



پیام بدیع

سال سی و سوم

شماره‌های

۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳

ژانویه - فوریه - مارچ

۲۰۱۶

پیام بدیع

سال سی و سوم

شماره های

۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳

سال ۱۷۲ بدیع

۱۳۹۴ شمسی

ژانویه - فوریه - مارچ

۲۰۱۶

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	۱ - لوح ایوب
۶	۲ - مناجات
۷	۳ - مناجات
۸	۴ - منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء
۱۳	۵ - مبلغان مشهور
۱۵	۶ - نوروز
۲۵	۷ - بهائیان تأملی دیگر
۳۶	۸ - وحدت
۳۸	۹ - اثبات وجود خدا
۴۸	۱۰ - بخشی از مشاهدات دو فرستاده حضرت عبدالبهاء به اروپا
۵۵	۱۱ - بررسی مسأله گناه در نزد مسیحیان
۵۹	۱۲ - نگاهی تازه به دیانت بهایی
۶۱	۱۳ - نامه‌ای از عالم ملکوت به عالم ناسوت
۶۷	۱۴ - اجتماعات چند ملیتی و اشکالات دول میزبان
۷۳	۱۵ - زندگی‌نامه استاد محمد علی سلمانی
۷۹	۱۶ - نگاهی کوتاه درباره پیشرفت زنان ایرانی

لوح ایوب

دنباله مطلب پیشین

و چون نوشید پاک شد از همهٔ امراض و نمایان گشت به صورت نیکوترین مردم، و برگردانیدیم به او همهٔ آنچه که از او گرفته بودیم و بیشتر از آن بطوری که فرود آوردیم بر او از جبروت غذا آنچه که غنی نمود او را از تمامی ساکنین ارض (سرزمین) جمعاً. و منور نمودیم چشمانش را به دیدن خانواده‌اش و وفا کردیم در مورد او آنچه را که وعده داده بودیم به صبرکنندگان در الواح قدس محفوظ. و همهٔ امورش را اصلاح کردیم و کمک کردیم به او با قدرت امر که حقاً قوی است. و بلند نمودیم به وسیلهٔ او (ایوب نبی) خضوع‌کنندگان را و هلاک نمودیم آنانی را که آن‌ها استکبار ورزیدند بر خدا و بودند در ارض شقاوت‌کار. و این‌چنین رفتار می‌کنیم آنچه را که بخواهیم با امر خود و برآورده می‌کنیم اجرهای صبرکنندگان را. و عطا می‌کنیم به آن‌ها از خزینه‌های قدس اجر زیادی را. ای مردم ارض پس صبر کنید در رضای خدا و محزون نشوید از آنچه وارد می‌شود بر شما در ایام روح. پس به زودی مشاهده خواهید کرد اجر صبرکنندگان را در رضوان قدس بلند مرتبه. و همانا که خلق فرمود خدا بهشتی را در جایگاه‌های بقا و نامید آن را به اسم صبر که تا آن زمان بود اسمش در گنج‌های عصمت مخفی شده. و در آن مقدر شده چیزی که مقدر نشده در همهٔ بهشت. و همانا برداشتیم در این هنگام پوشش آن را و ذکر می‌کنیم آن را برای شما به سبب رحمتی از جانب ما بر همهٔ عالمیان. و در آن نهرهایی است از آب شفاف عنایت خدا و تحریم کرده است خدا آن را مگر از آنانی که آن‌ها صبر کردند در سختی‌ها برای بدست آوردن وجه خدائی که بر حق ستایش شده است.

و هرگز داخل نمی‌شود در آن مگر آنانی که آن‌ها تغییر ندادند نعمت خدا را بر

به این که قرار داده است خدا صبر را لباس فرستادگان. به طوری که مبعوث نشد پیغمبری و نه رسولی مگر این که همانا زینت داد خدا هیکل او را به لباس صبر تا صبر کند در امر خدا و بدان سبب اخذ نمود خدا عهد را از هر نبی فرستاده شده. و شایسته است برای صبرکننده در اول امر به این که صبر کند در نفس خودش بطوری که باز دارد نفس خودش را از ظلم و فحشاء و شهوت‌ها و از همه آنچه که نهی کرده است آن را خدا در کتاب.

تا باشد در الواح به اسم صابریین نوشته شده. سپس صبر کند در بلایا در آنچه که نازل شد بر او در راه خدایش و مضطرب نشود هنگام وزیدن بادهای قضاء و به موج آمدن دریاهاى قَدَر در جبروت امضاء و در دین خدا مستقیم باشد. و صبر کند بر آنچه که وارد می‌شود بر او از دوستانش. و صابر باشد در مورد آن‌هائی که ایمان آوردند به خاطر کسب رضایت خدا تا در دین خدا مورد رضایت باشد. پس مراقب باشید روزی را که در آن برپا می‌شود ابر صبر و می‌خواند در آن طیر بقا و ظاهر می‌شود طاوس قدس (مظهر امر) به طراز امر در ملکوت لقاء و به گفتار فصیح در می‌آیند زبان‌های گنگ با لحن‌های ورقاء. و می‌سراید کبوتر بهشت در بین ارض و سماء و دمیده می‌شود در شیپور (ندای امر) و تجدید می‌شوند هیکل‌های وجود و مشتعل می‌شود آتش و می‌آید خدا در سایه‌هائی از روح با جمال عز بلندمرتبه. در این صورت پس بشتابید به سوی او (مظهر امر) ای اهل ارض و التفات نکنید به چیزی در دنیا و منع ننمایید شما را هیچ مانعی و محجوب نکنند شما را امور علمی و سد نشود بر شما دلیل‌های فلسفی. پس بشتابید به سوی جایگاه قدس بلند. زیرا که اگر شما صبر بی‌ابتدا و بی‌انتهای داشته باشید اما کمتر از یک لحظه در این روز توقف کنید هرگز حکم صبر بر شما صادق نخواهد بود. و این چنین نازل شد حکم از قلم عز‌علیم. بگو ای اهل ارض تقوا پیشه کنید در نزد خدا در این ایام و افترا نوزید بر امین‌های او نگوئید چیزی را که برای شما درکی در آن نیست. زیرا که شما عاجزهای روی ارض هستید و فقراء در شهرها و تکبر نکنید در وجودات خود و سپس بشتابید به سوی ارضی که به حق مقبول است. قسم به خدا که این دنیا می‌گذرد و نیز آنچه که شماها بدان مسرورید. و جمع

وجودهای خود و داخل شدند در ظل درخت روح و ترسیدند از احدی و بودند با بال‌های عز در هوای صبر پروازکننده. و صبر کردند در بلایا و هرچه زیادت‌تر شد سختی بر وجود آنها اضافه نمودند در دوستی خود به مولایشان و اقبال نمودند با تمامی وجود خود به سوی قدس بلند مرتبه. و شدت گرفت غلبه‌های شوق در سینه‌هایشان و زیاد شد نفع‌های (نسیم‌های) ذوق در وجودهایشان تا این که فدا کردند وجودهای خود را و بذل نمودند اموالشان را و انفاق کردند همه آنچه را که اعطاء کرده بود خدا به آنها از روی فضل خود و جود خود و در جمیع آن حالات سختی بودند شکرگذار پروردگارشان را. و متوسل به احدی نشدند و نوشت خدا اسم‌هایشان را از جمله صبرکنندگان در الواح قدس حتی الوقوع.

پس خوشا بر آن فردی که پوشید لباس صبر و اصطبار را و تغییر نکرد از سختی و نلغزید قدم‌هایش در موقع وزیدن بادهای قهر و راضی بود از پروردگارش در هر حین و در هر لحظه متوکل بود. قسم به خدا که به زودی ظاهر می‌فرماید خدا او را (فرد صابر) در بارگاه عظمت با لباس درخشانی که می‌درخشد همانند درخشیدن نور از افق روح به طوری که خیره می‌شود چشم‌ها از ملاحظه آن و بر بالای سرش ندا می‌کند نداکننده الهی به این که این فرد همان فردی است که صبر کرد (در اطاعت خدا) در زندگانی باطله دور از همه آنچه که عمل می‌کردند آن را مشرکین. و تبرک خواهند کرد به او (فرد صابر) اهل ملاء اعلی و مشتاق می‌باشند دیدار او را اهل غرفه‌ها (در بهشت) و چشم‌های حوری‌ها سراپرده قدس زیبا. و شما ای اهل بیان پس صبر کنید در ایام فانیه و بی‌قراری نکنید از آنچه که از دست رفت از شما از اموال بی‌ارزش و بی‌تابی نکنید از سختی اموری که در کتاب‌های قدرت مقدر شده است. پس بدانید به این که مقدر شده برای هر امر نیکی در کتاب پاداش محدودی مگر صبر.

و این چیزی است که مرقوم شده حکم آن بر محمد رسول‌الله از قبل: به درستی که دریافت خواهند کرد صبرکنندگان اجر بی‌حساب خود را (قرآن ۱۰: ۳۹). و این چنین نازل نمود روح‌الامین بر قلب محمد عربی. و این چنین نازل شده در همه الواح آنچه که مقدر شده برای صبرکنندگان در کتاب‌های عز بدیع. به علاوه بدانید

خواهند کرد شماها را فرشته‌های قهر در محضر سلطان عز قوی و پرسیده می‌شوید از آنچه کرده‌اید در ایام (زندگی) خود. و ترک نمی‌شود چیزی از آنچه که در آسمان‌ها و زمین است مگر این که آن چیز در لوح علم نوشته شده. بنابراین احدی شما را غنی نمی‌کند و هرگز فردی مرافقت نمی‌کند شما را و هرگز نفع نمی‌دهد به شما مگر آنچه را که کاشته‌اید در مزرعه‌های اعمال خود.

پس آگاه شوید ای گروه ظالمان و سپس بشنوید نصیحت این شفیق را که نصیحت می‌کند شما را به جهت راه خدا و نمی‌خواهد از شما جزاء و یا اظهار تشکری. به درستی که پاداش او بر کسی است که او را به حق فرستاده و نازل فرموده آیات را بر او (مظهر امر) تا باشد حجت از جانب خودش (خدا) بالغ بر همه اهل عالم. تا کی می‌خواید بر بساط غفلت و تا کی متابعت می‌کنید آنانی را که نیستند در ارض مگر مانند حشره‌ای متحرک. بگو که قسم به خدا همانا آنانی را که بدون اذن خدا برای خود سرورانی اخذ کرده‌اید اسم‌هایشان و وجودهایشان در نزد خدا ذکر شده نیست. رحم کنید بر خودتان و بترسید از خدا که آفریدگار شماست. سپس رجوع کنید به او تا شاید بردارد از شما گناهانتان را و به درستی که او نسبت به بندگانش آمرزنده است. بگو که قسم به خدا آنانی را که به آن‌ها نسبت علم می‌دهید و آن‌ها را علماء برای خود اخذ کرده‌اید آن‌ها نزد خدا شریب‌ترین مردم هستند. بلکه جوهر شرّ از آن‌ها فرار می‌کند. و این چنین بود امر که در صحیفه‌های علم نوشته شده است. و گواهی می‌دهیم به این که آن‌ها ننوشتند از چشمه‌های علم و نرسیدند به یک حرف از حکمت و اطلاع نیافتند به اسرار امر و بودند رونده در ارض شهوت‌ها در وجودهای خود (علماء). و فرود نیامد بر هیچ نبی و یا وصی و یا ولی چیزی از اعراض و انکار مگر بعد از فرمان آن‌ها. و این چنین بود حکم از جانب آن‌ها که بر طلعت‌های قدس وارد شد.

دنباله دارد

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "... عنقریب گلخن گلشن گردد و تاریک روشن شود و آن اقلیم قدیم مرکز فیض جلیل شود و آوازه بزرگواریش گوشزد خاور و باختر گردد و مرکز سنوحات رحمانیه شود و مصدر فیوضات ربانیه گردد، عزت قدیمه بازگردد و درهای بسته باز شود زیرا نیر یزدانی در اوجش بتافت و نور حقیقت در قطبش عَلم برافراخت آهنگ جهان بالا بلند شد و پرتو ملاء اعلی بدرخشید ملکوت الهی خیمه زد و آئین یزدانی منتشر شد عنقریب خواهی دید که آن کشور به نفحات قدس معطر است و آن اقلیم به نور قدیم منور."

(روزنه‌های امید در آستانه قرن بیست و یکم، ص ۲۲-۲۱)



این مناجات در یکی از الواح حضرت بهاء‌الله از قلم اعلیٰ نازل شده

قوله جلّ جلاله:

”بسیار به امروز فردا گذشت، باری منقطعاً عن الكلّ این کلمات
 مشرقات را نه بار تکرار نمایند آنّه لهوالمقتدرالمختار یا مالک الاسماء و
 فاطرالسماء خلیصّ احبّنا من سجن اعداء انک سلطان القضاء والمشرق من
 افق البدآء یا اصل البقاء لعمرالبهاؤ لا تقطع الرجآء فانصر هوآء انت الحاکم
 علی ماتشاء و فی قبضتک ملکوت الانشاء قد شخذا لانیاب للحم الاحباب ان
 احفظ الاصحاب یا مالک الرقاب والحاکم فی المآب.“



هو الابهی

ای شمع پُر نور محبتِ الله اشراقی در قطب آفاق کن و پرتوی بر قلوب
 اهل وفاق افکن تا همواره دل‌ها مصابیح هدی گردد و انوار حقیقت به جهان
 جان‌ها بتابد ظلمت دهما زائل گردد و کوکب ملکوت اعلی بدرخشد از
 فضل جمال قدم چیزی را غریب ندان و بعید مشمر از عنایاتش خزف
 صدف گردد و سنگ و حجر دُرّ و گُهر شود خاک رونق جان پاک گیرد و
 ریگ بیابان لعل بدخشان شود والبهاء علیک ع ع

از مکاتیب عبدالبهاء، جلد پنجم استنساخ شد



برگرفته از:

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ششم، ص ۴۴ و ۴۵ و ۴۶

ای یاران حقیقی و اماء ربّانی، جناب فروغ هریک از شما را در نامه خویش به بزرگواری نام برده و هر فردی از افراد شما را خطابی مخصوص و کتابی منصوص خواش کرده، ولی چه توان نمود که فرمایش و خواش ایشان را این عبد مجبور بر عدم امتثال است. حضرت احدیت با وجود آن که فاعل مختار است لایکلّف الله نفساً الاّ وسعها می فرماید و جناب فروغ که محکوم بی اختیارند لهذا تکلیف مالا یطاق نباید بفرمایند. این از بابت مزاح است که مرقوم می گردد والا در عالم دل و جان به هریک از شما نامه مفصل مرقوم و در لوح محفوظ مشروح و مثبت.

ای ایاران و ای اماء رحمن حضرت احدیت افق عالم را به نور محبت روشن فرموده و ارکان بیت اعظم را بر مهربانی و وفا اساس نهاده تا عاشقان رویش شور و ولهی وجدانی و آهنگی رحمانی و ساز و آوازی ربّانی در قطب امکان بلند نمایند و سبب نورانیت این جهان تاریک و تنگ گردند. بنیان بغض و عدوان براندازند و بنیاد فضل و احسان بگذارند. با جمیع ملل و نحل در نهایت محبت و الفت از شدت حلاوت غسل مصفی گردند و با کلّ مذاهب از فرط صدق و صفا آب گوارا شوند یعنی سبب حیات باشند و دلیل نجات گردند. حتی اگر دشمن و ثن باشد آنان شمن گردند و اگر بدخواه مار سیاه باشد آنان افسونگر مهرپرور شوند. دلی نیازند و جانی را نرنجانند. هذا من مواهب ربکم الرحمن فی هذا الدّور البدیع والعصر الجدید. عبدالبهاء شب و روز به درگاه بی نیاز نماز آرد و یاران را ترقی و پرواز خواهد تا

اسباب ملک و ملکوت فراهم آید و فیوضات حضرت لاهوت مبذول گردد. جهان آفرینش آرایش یابد و دردانه وجود یاران آرایش عالم هستی گردد. بلبلان گلشن توحید شوند و گلبنانگ تقدیس از حقائق و معانی زنند. شهنازی بلند کنند که آوازه‌اش جهانگیر گردد و نغمه‌ای زنند که ملکوت ایجاد را به حرکت آرند. اینست سزوار احبای الهی و اماء رحمن. استل الله ان یوفقکم علی هذا و علیکم البهاء الابهی.



از آنجایی که هر نوشته و کتابی باید آموزنده و مؤثر باشد، حال که صحبت از ازدواج و چگونگی انتخاب همسر است، مضمون بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء خطاب به یکی از احباب هنگام مسافرت او به امریکا زینت بخش این صفحات می‌گردد.

مضمون بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء خطاب به یکی از احباب هنگام مسافرت او به امریکا

”حال که به امریکا مراجعت می‌کنی باید در فکر گرفتن زوجه برای خود باشی، باید دختری را انتخاب کنی که شایسته و قابل هدفت‌های معنوی و روحانی تو باشد. او باید عاقل و باهوش باشد، آرزومند کمال باشد، به جمیع مسائل مربوط به زندگانی تو علاقمند باشد و در جمیع مراحل حیات، یار و شریک تو باشد. رفیقی شفیق باشد، دارای قلبی مهربان و سرورانگیز باشد، آن‌گاه تو باید خود را فدای سعادت او نمائی و او را با عشقی روحانی و زائدالوصف دوست بداری. مرد قبل از انتخاب زوجه باید با متانت و هوشیاری و بطور جدی فکر کند که این دختر در تمام مراحل زندگی با او خواهد بود. ازدواج یک امر موقتی نیست، او روحی است که باید در تمام ایام حیات با او همدم و مأنوس باشد، قرینه و محرم صمیمی او شود، لهذا باید روز به روز محبت و انس و الفت ایشان نسبت به هم زیادتر شود. قوی‌ترین حلقه‌ای که قلوب زن و شوهر را به یکدیگر متحد می‌نماید صداقت و وفاداری است. هر دو باید صداقت و وفاداری را به منتهی درجه نسبت به هم مجری دارند و نگذارند ذره‌ای رشک و حسادت در بین ایشان نفوذ کند، زیرا این حسادت چون سمی است که ریشه محبت را فاسد می‌نماید. زن و شوهر باید معلومات خود را و استعدادات خود و ذوق خود و سعادت و دولت خود و مقام و مرتبه خود و جسم و جان خود را در مرحله اول به حضرت بهاء‌الله و سپس به یکدیگر نثار نمایند. باید افکارشان عالی و آمالشان

نورانی و قلوبشان روحانی و ارواحشان مطلع انوار شمس حقیقت باشد. نباید به جهت اتفاقات و تصادفات فانی این زندگی تغییرپذیر نسبت به هم بدین شوند و خُلق تنگی نمایند. قلوبشان باید وسیع و منشرح و به وسعت جهان الهی باشد. هر وقت اختلاف نظری بین ایشان تولید شود باید متهی درجه سعی نمایند که آن را بین خود حل کنند و نگذارند خبر آن به خارج سرایت کند، زیرا مردم مستعد هستند که ذره صغیر را جبل کبیر نمایند، هرگاه به علت پیش آمدی، رنجشی از یک دیگر حاصل نمودند نباید آن را در دل نگاهدارند، بلکه با تطبیح باید آن را برای یک دیگر شرح و توضیح دهند و کوشش کنند هرچه زودتر این نفاق و کدورت برطرف شود. باید یگانگی و یاری را بر حسادت و ربا ترجیح دهند و مانند دو آئینه صافی باشند تا انوار ستارگان محبت و جمال را در یک دیگر منعکس سازند. شما باید تصوّرات و افکار عالی و آسمانی خود را به یک دیگر بگویند، هیچ امر مخفی در بین خود نداشته باشید. خانه خود را محلّ راحتی و صفا نمایید، مهمان‌نواز باشید و در منزل خود را بر روی آشنا و بیگانه بازگذارید، هر تازه‌واردی را با روئی متبسم استقبال کنید و خوش آمد گوئید و طوری با ایشان رفتار نمایید که احساس کنند که در خانه من هستند.

خداوند چنان اتّحاد و اتفاقی بین زن و شوهر خلق نموده است که هیچ کس نمی‌تواند در این دنیا بالاتر از این اتّحادی را تصوّر کند. شما باید دائماً شجر الفت و اتّحاد خود را با آب علاقه و محبت آبیاری نمائید تا در تمام فصول زندگانی سرسبز و خرّم ماند و شیرین‌ترین اثمار را برای شفای آلام ملل و اقوام بیار آورد.

خلاصه شما دو نفر باید طوری زندگانی نمائید که خانه شما جلوه‌ای از ملکوت ابهی شود تا هرکس قدم گذارد، روح صفا و نزهت را احساس نماید و بی‌اختیار فریاد برآورد که این‌جا خانه محبت است، این‌جا کاخ محبت است، این‌جا آشیانه محبت است و شما دونفر چون دو طیر خوشخوان باید بر روی بلندترین شاخه‌های شجر حیات بنشینید و فضا را مملو از نغمات عشق و سرور کنید. تا آن‌جا که می‌توانید سعی نمائید اساس محبت خود را در روح و وجدان

خویش مستقر سازید و نگذارید که این اساس متزلزل گردد.

وقتی که خداوند به شما اطفال شیرین و نازنین عطا می‌کند، خود را وقف تربیت و تعلیم ایشان نمایید تا گل‌های جاودانی گلزار الهی و بلبلان خوش الحان بهشت آسمانی گردند و خادمان عالم انسانی و ائمار شجر زندگی شوند.

در زندگانی چنان مشی و سلوک نمائید که دیگران آن را نمونه و سرمشق گیرند و با یک‌دیگر بگویند که، بین چگونه ایشان چون دو کبوتر با عشق و اتحاد و توافق کامل در یک آشیانه مفر یافته‌اند، گوئی که خداوند حقیقت وجودشان را از ازل برای دوست داشتن یک‌دیگر سرشته است. وقتی که چنین حالتی وجود داشت و چنین آمال و هدف‌هایی اختیار شد، آن وقت از حیات جاودانی سهم بزرگی نصیب برده‌اید و از سرچشمه حقیقت نوشیده‌اید و ایام خود را در بهشت شکوه و جلال در جمع‌آوری ازهار اسرار الهی صرف نموده‌اید. نسبت به یک‌دیگر چون عاشقان الهی و حبیبان معنوی باشید، حیات خود را در بهشت محبت بگذرانید، آشیانه خود را بر روی شاخه‌های پُر برگ شجر محبت بنا کنید، در فضای باصفای محبت پرواز کنید و در بحر بی‌کران محبت شنا کنید، در گلزار جاودان محبت مشی کنید، در ظلّ اشعه تابان شمس محبت حرکت کنید، در طریق محبت ثابت و مستقیم باشید، مشام خود را با نفعه جانبخش ازهار محبت معطر کنید، گوش‌های خود را به آهنگ روح‌نواز محبت آشنا کنید، از شراب محبت بنوشید و سرمست شوید. بگذارید تا آمال و افکار شما چون دسته‌ای از گل‌های محبت، و سخنان شما چون دُرّجی از لئالی بحر محبت باشد.

مبلغان مشهور و کسانی که عامل ایمان نفوس گردیدند

دانستنی‌ها

مأخذ

- ۱ - میرزا قربانعلی درویش از شهدای سبعه طهران - توسط ملاحسین بشروئی مؤمن شد.
- ۲ - ابا بدیع (حاج عبدالمجید نیشابوری) نیز توسط ملاحسین بشروئی مؤمن شد.
- ۳ - ملاصادق مقدّس (اسم‌الله الاصدق) نیز توسط ملاحسین بشروئی مؤمن شد.
- ۴ - شیخ ابوتراب اشتهااردی، توسط ملاعلی بسطامی
- ۵ - سیدحسین ترشیزی از شهدای سبعه طهران، توسط حاج محمد تقی کرمانی
- ۶ - ابراهیم خیرالله، توسط حاجی عبدالکریم تاجر
طهرانی
- ۷ - تورنتن چیس، اول من امریکا، توسط
ابراهیم خیرالله
- ۸ - حاجی محمدتقی کرمانی از شهدای سبعه
طهران، توسط سید علی خال اعظم
- ۹ - محمد رضا یزدی (رخی الروح)، توسط
حضرت وحید
- ۱۰ - صادق تبریزی (یکی از عوامل رمی شاه)
توسط جناب عظیم
- تاریخ نبیل صفحه ۶۴۶ -
- رحیق مختوم، جلد ۲ - ص ۶۳۹
- ظهورالحق، جلد ۳، ص ۱۶۲ -
- لثالی درخشان، ص ۱۸۹، اسرار
ربانی، جلد ۲، ص ۲۴۴
- ظهورالحق، ص ۱۰۳
- ظهورالحق، ص ۲۳۳
- تاریخ نبیل، ص ۴۷۰، رحیق
مختوم، جلد ۲، ص ۶۴۰
- قرن بدیع، جلد ۲، ص ۷۱
- اسرارالآثار، جلد ۱، ص ۲۱۲
- تقویم تاریخ، ص ۳۵، رحیق
مختوم، جلد ۲، ص ۶۴۰
- تقویم تاریخ، ص ۴۵
- تاریخ شهدای امر، جلد ۳،
ص ۲۱۶

دانستنی‌ها

مأخذ

- ۱۱ - گندم پاک کن، اول من آمن اصفهان، توسط ملاحسین بشروئی
- ۱۲ - عبدالخالق یزدی، توسط ملاحسین بشروئی
- ۱۳ - دکتر فورال، توسط دکتر آرتور براویس
- ۱۴ - ملبه‌رام اختر خاوری، توسط کیخسرو خداداد
- ۱۵ - لورا کلیفورد بارنی، توسط می بولز (مادر روحیه خانم)
- ۱۶ - بدیع، توسط نبیل زرندی
- ۱۷ - سیدعباس علوی، توسط اخوان الصفا
- ۱۸ - ابوالفضائل گلپایگانی، توسط ملا عبدالکریم ماهوت فروش
- ۱۹ - محفظ الحق علمی، توسط میرزا محمود زرقانی، مؤلف بدایع الآثار
- ۲۰ - رضاقلی سلطان شهید (سرورالشهدا)، توسط میرزا عبدالله صحیح فروش
- ۲۱ - فاضل مازندرانی، توسط میرزا عبدالحسین اردستانی
- تاریخ نبیل
- قاموس ایقان، جلد ۲، ص ۱۰۰
- تقویم تاریخ، ص ۱۵۹
- محاضرات، جلد ۲، ص ۷۵۹
- حیات حضرت عبدالبهاء، ص ۷۵
- قرن بدیع، جلد ۲، ص ۲۳۲
- گنج شایگان، ص ۱۰۵
- آهنگ بدیع سال ۱۷، ص ۱۴۹
- محاضرات، جلد ۲، ص ۶۰۳
- مصابیح هدایت، جلد ۸، ص ۱۸۲
- حیات حضرت عبدالبهاء، ص ۱۵۷، کواکب الدریه، جلد ۲، ص ۱۵۷
- کواکب الدریه، جلد ۲، ص ۱۹۰

برگرفته از دانشنامه آزاد

نوروز

ویکی پدیا

نوروز اولین روز سال خورشیدی ایرانی برابر با اول فروردین ماه، جشن آغاز سال نوی ایرانی و یکی از کهن‌ترین جشن‌های بجا مانده از دوران ایران باستان است.

خاستگاه نوروز در ایران باستان است و هنوز هم مردم مناطق مختلف فلات ایران، نوروز را جشن می‌گیرند. زمان برگزاری نوروز، در آغاز فصل بهار است که امروزه به آن برابری بهاری یا اکیونوس می‌گویند.

نوروز در ایران و افغانستان آغاز سال نو محسوب می‌شود و در برخی دیگر از کشورها تعطیل رسمی است.

زمان نوروز

جشن نوروز با تحویل سال با لحظه برابری اعتدال بهاری آغاز می‌شود؛ لحظه‌ای که خورشید در سیر ظاهری خود در ابتدای برج حمل، از استوای زمین گذشته و به شمال آسمان میل می‌کند. درگاه شماری هجری خورشیدی، لحظه تحویل سال، تعیین کننده نخستین روز (هرمز روز یا اورمزد روز) از ماه فروردین است. چنان چه آغاز سال، قبل از ظهر و در نیمه اول شبانه روز تحویل شود، همان روز نوروز است و در صورتی که تحویل سال بعد از ظهر باشد، فردای آن روز، نوروز است. نوروز در تقویم میلادی در بیشتر سال‌ها با ۲۱ و گاه ۲۰ و به ندرت ۲۲ مارس مطابقت دارد.

در کشورهایمانند ایران و افغانستان که گاه‌شماری هجری خورشیدی به کار برده می‌شود، نوروز روز آغاز سال نو است. اما در کشورهای آسیای میانه و

قفقاز، تقویم میلادی متداول است و نوروز به عنوان آغاز فصل بهار جشن گرفته می‌شود و روز آغاز سال محسوب نمی‌شود.

واژه نوروز

واژه نوروز، از فارسی میانه *nwklwč* است که برگرفته از زبان اوستایی بوده. مورخان، معادل اوستایی آن را *Navaka raocah* حدس می‌زنند. امروزه در فارسی این واژه در دو معنی به کار می‌رود.

۱ - نوروز عام: روز آغاز اعتدال بهاری (برابری شب و روز) و آغاز سال نو.

۲ - نوروز خاص: روز ششم فروردین با نام "روز خرداد".

ایرانیان باستان از نوروز به عنوان "ناواسردا" به معنی سال نو یاد می‌کردند. مردمان ایرانی آسیای میانه در دوره‌های سغدیان و خوارزمشاهیان، نوروز را نوسارد و نوسارجی، به معنای سال نو می‌نامیدند.

در متن‌های گوناگون لاتین، بخش نخست واژه نوروز با املای *Nov*، *Now*، *No* و *New Naw* و بخش دوم آن با املای *Rooz*، *Ruz* و *Rouz* نوشته شده است. در برخی از موارد، این دو بخش پشت سر هم و در برخی نیز با فاصله نوشته می‌شوند. در کشورهای مختلف تلفظ نوروز متفاوت است. در شهر لکنو هند که هر ساله نوروز برگزار می‌شود و هفته نامه‌ای هم با نام نوروز دارد، آن را بصورت *Nauroz* تلفظ می‌کنند که به تلفظ زبان دری نزدیک است. به باور احسان یارشاطر، بنیان‌گذار دانشنامه ایرانیکا، نگارش این واژه الفبای لاتین با توجه به قواعد آواشناسی، به شکل *Nowruz* توصیه می‌شود (که البته وی تلفظ فارسی ایران را مبنا قرار داده است). این شکل از املای واژه نوروز، هم‌اکنون در نوشته‌های یونسکو و بسیاری از متون سیاسی به کار می‌رود.

نوروز در فارسی میانه */no: g ro: z/* بوده است. در فارسی ایران این واژه به صورت *[nouru: z]* (در گفتار عامیانه، *[no: ru: z]*)، در فارسی افغانستان به صورت *[naeuro: z]* و در فارسی تاجیکی به صورت *[naeuruz]* یا *[naeurez]* تلفظ می‌شود. (تلفظ‌ها به آی‌پی‌ای هستند).

پیشینه

منشا و زمان پیدایش نوروز، به درستی معلوم نیست. برخی از روایت‌های تاریخی، آغاز نوروز را به بابلیان نسبت می‌دهد. برطبق این روایت‌ها، رواج نوروز در ایران به سال ۵۳۸ (قبل از میلاد) یعنی زمان حمله کوروش بزرگ به بابل بازمی‌گردد. همچنین در برخی از روایت‌ها، از زرتشت به عنوان بنیان‌گذار نوروز نام برده شده است.

در اسطوره‌ها

در برخی از متن‌های کهن ایران از جمله شاهنامه فردوسی و تاریخ طبری، جمشید و در برخی دیگر از متن‌ها، کیومرث به عنوان پایه‌گذار نوروز معرفی شده است. پدیدآوری نوروز در شاهنامه، بدین‌گونه روایت شده است که: جم (یما) در حال گذشتن از آذربایجان، بر روی تخت جمشیدی ارگ جمشید در آنجا فرود آمد و با تاجی زرین بر روی تخت نشست. با رسیدن نور خورشید به تاج زرین او، جهان نورانی شد و مردم شادمانی کردند و آن روز را روز نو و جم را جمشید نامیدند. مهم‌ترین چهره‌های اسطوره‌ای مانند جمشید، سیاوش و کیخسرو پیوندی نزدیک با نوروز دارند. نوروز روز پیروزی بزرگ جمشید بر دیوان است که نماد پلیدی‌هایی چون سرما، تاریکی، جهالت و خشونت بودند. عروج جمشید و عروج کیخسرو در این روز اتفاق افتاد که تفاسیر گوناگونی را به همراه دارد. در این روز جمشید جهان غیب را در جام جهان‌نما مشاهده کرد. همان جامی که در آن کیخسرو جای بیژن را مشاهده کرد و رستم را به دنبال او فرستاد. اما حکایت دگردیسی و بارآفرینی سیاوش، حکایتی ویژه است که با روایت‌هایی مانند ادونیس، پرسفون، ازیریس یا تمرز قابل مقایسه است.

در زمان سلسله هخامنشیان

کوروش بزرگ، نوروز را در سال ۵۳۸ (قبل از میلاد)، جشن ملی اعلام کرد. وی در این روز برنامه‌هایی برای ترفیع سربازان، پاکسازی مکان‌های همگانی

و خانه‌های شخصی و بخشش محکومان اجرا می‌نمود. این آیین‌ها در زمان دیگر پادشاهان هخامنشی نیز برگزار می‌شد. در زمان داریوش یکم، مراسم نوروز در تخت جمشید برگزار می‌شد. البته در سنگ نوشته‌های بجا مانده از دوران هخامنشیان، به طور مستقیم اشاره‌ای به برگزاری نوروز نشده است. اما بررسی‌ها بر روی این سنگ نوشته‌ها نشان می‌دهد که هخامنشیان با جشن‌های نوروز آشنا بودند و جشن نوروز را با شکوه برپا می‌کردند. شواهد نشان می‌دهد داریوش اول هخامنشی، به مناسبت نوروز سال ۴۱۶ (قبل از میلاد)، سکه‌ای از جنس طلا ضرب نمود که در یک سوی آن سربازی در حال تیراندازی نشان داده شده است. در دوران هخامنشی، جشن نوروز درباره‌زمانی میان ۲۱ اسفند تا ۱۹ اردیبهشت برگزار می‌شد.

برخی از پژوهش‌گران (هرتسفلد، کرفتر، اردمن، گیرشمن و پرادا) مدعی هستند که تخت جمشید برای انجام مراسم نوروز ساخته شده است؛ در حالی دیگر پژوهش‌گران (نیلاندر، کامایر، موسوی) هرگونه مدرکی برای جشن نوروز در دوره هخامنشی را انکار می‌کنند.

در زمان اشکانیان و ساسانیان

در زمان اشکانیان و ساسانیان نیز نوروز گرامی داشته می‌شد. در این دوران، جشن‌های متعددی در طول یک سال برگزار می‌شد که مهم‌ترین آن‌ها نوروز و مهرگان بود. برگزاری جشن نوروز در دوران ساسانیان، چند روز (دست کم شش روز) طول می‌کشید و به دو دوره نوروز کوچک و نوروز بزرگ تقسیم می‌شد. نوروز کوچک یا نوروز عامه به مدت پنج روز، از یکم تا پنجم فروردین گرامی داشته می‌شد و روز ششم فروردین (خرداد روز)، جشن نوروز بزرگ یا نوروز خاصه برپا می‌شد. در هریک از روزهای نوروز عامه، طبقه‌ای از طبقات مردم (دهقانان، روحانیان، سپاهیان، پیشه‌وران و اشراف) به دیدار شاه می‌آمدند و شاه به سخنان آن‌ها گوش می‌داد و برای حل مشکلات آن‌ها دستور صادر می‌کرد. در روز ششم، شاه حق طبقات گوناگون مردم را ادا کرده بود و در این روز، تنها نزدیکان

شاه به حضور وی می‌آمدند.

شواهدی وجود دارد که در دوران ساسانی سال‌های کیبسه رعایت نمی‌شده است. روز برگزاری مراسم نوروز در هر دوره ۴ ساله، یک روز از موعد اصلی خود (آغاز برج حمل) عقب می‌ماند و در نتیجه زمان نوروز در این دوران همواره ثابت نبود و در فصل‌های گوناگون سال جاری بود.

اردشیر بابکان، بنیان‌گذار سلسله ساسانیان، در سال ۲۳۰ میلادی از دولت روم که از وی شکست خورده بود، خواست که نوروز را در این کشور به رسمیت بشناسند. این درخواست مورد پذیرش سنای روم قرار گرفت و نوروز در قلمرو روم به **Lupercal** معروف شد.

در دوران ساسانیان، ۲۵ روز پیش از آغاز بهار، در دوازده ستون که از خشت خام برپا می‌کردند، انواع حیوانات و غلات (برنج، گندم، جو، ارزن و لوبیا) را می‌کاشتند و تا روز شانزدهم فروردین آن‌ها را پابرجا نگه می‌داشتند. هرکدام از این گیاهان که بارورتر شود، در آن سال محصول بهتری خواهد داد. در این دوران، همچنین متداول بود که در بامداد نوروز، مردم به یک‌دیگر آب پاشند. از زمان هرمز اول مرسوم شد که مردم در شب نوروز آتش روشن نمایند. همچنین از زمان هرمز دوم، رسم دادن سکه در نوروز به عنوان عیدی متداول شد.

پس از اسلام

در میان همه جشن‌هایی که پس از اسلام در ایران به دلیل بی‌توجهی فرمانروایان و مخالفت اسلام‌گرایان به فراموشی سپرده شدند، نوروز توانست جایگاه خود را به عنوان جشن ملی در ایران حفظ کند. دلیل پایدار ماندن نوروز در فرهنگ ایرانی را می‌توان پیوند عمیق آن با آیین‌های ایرانی، تاریخ این کشور، و حافظه فرهنگی ایرانیان دانست.

گفته می‌شود که عرب‌های فاتح ایران، پایتخت شاهنشاهی ساسانی را در روز نوروز تسخیر کردند. پس از آن، آن‌ها مالیات سنگینی بر برگزاری دو جشن نوروز و مهرگان وضع کردند. خلفای دو پادشاهی اموی و عباسی نیز این رویه را

ادامه دادند، اگرچه بعدها خود آن‌ها، در جشن نوروز شرکت کردند و آن را گرمای داشتند. از برگزاری آیین‌های نوروز در زمان امویان نشانه‌ای در دست نیست. در دوره عباسیان، به گفته تاریخ طبری، معتضد مردم بغداد را از برافروختن آتش در نوروز و پاشیدن آب بر روی عابران برحذر داشت ولی پس از نگرانی از احتمال آشوب مردم، فرمان خود را پس گرفت. خلیفه‌های فاطمی نیز چندین بار برافروختن آتش و آب‌پاشی در نوروز را ممنوع اعلام کردند. از نوشته‌های باقی‌مانده از سده چهارم هجری در بغداد، می‌توان پی برد که مردم در روزهای نوروز، لباس نو بر تن می‌کرده‌اند، به هم سیب هدیه می‌دادند، غذاهای ویژه می‌پختند و زنان نیز عطرهای ویژه نوروزی خریداری می‌کردند. مسلمانان در این هنگام در کنار نامسلمانان شراب می‌نوشیدند و بر یک‌دیگر آب می‌پاشیدند.

عباسیان گاهی برای پذیرش هدایای مردمی، از نوروز استقبال می‌کرده‌اند. با روی کار آمدن سلسله‌های طاهریان، سامانیان و آل بویه، جشن نوروز با گستردگی بیشتری برگزار شد. در این دوره‌ها، با فرا رسیدن نوروز، شاعران دربار در ستایش آن شعر می‌سرودند و به شاه، فرا رسیدن نوروز را شادباش می‌گفتند. بیهقی از شکوه مراسم نوروز در دربار غزنویان نوشته است و تعدادی از زیباترین آثار شعری از شاعران درباری‌ای چون فرخی، منوچهری و سعد سلمان در ستایش نوروز سروده شده‌اند.

در دوران سلجوقیان، به دستور جلال‌الدین ملک شاه سلجوقی، تعدادی از ستاره‌شناسان ایرانی از جمله خیام برای بهترسازی گاهشمار ایرانی گرد هم آمدند. این گروه، نوروز را در یکم بهار (ورود آفتاب به برج حمل) قرار دادند و جایگاه آن را ثابت نمودند. بر اساس این گاهشماری که به تقویم جلالی معروف شد، برای ثابت ماندن نوروز در آغاز بهار، مقرر شد که حدوداً هر چهار سال یک بار (گاهی هر پنج سال یک بار) تعداد روزهای سال را به جای ۳۶۵ روز، ۳۶۶ روز در نظر بگیرند. این گاهشمار از سال ۳۹۲ هجری آغاز شد.

نوروز در دوران صفویان نیز برگزار می‌شد. در سال ۱۵۹۷ (میلادی)، شاه عباس صفوی، مراسم نوروز را در عمارت نقش جهان اصفهان برگزار نمود و این

شهر را پایتخت همیشگی ایران اعلام نمود.

در اسلام و به ویژه آیین تشیع، به نوروز به عنوان روزی خجسته نگاه شده است و بر گرامی داشتن آن تأکید شده است. از دیدگاه شیعه، نوروز روز ظهور امام زمان است.

نوروز در دوره صفویه

نوروز بطور مستمر در همه دوران تاریخی ایران کم و بیش برگزار می‌شده است اما در دوره بعد از اسلام در دوران صفویه، بخصوص در دوران میانی صفویه، این جشن نماد سمبل ملی‌تر و درباری‌تری یافت. بعدها با نفوذ فقهای شیعی به دربار، از اهمیت نمادهای ملی کاسته شد و فقاقت بر سمبل‌ها و نمادها چیره شد.

در دوران معاصر

تا قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تنها کشور جهان که نوروز را به عنوان جشن ملی در تقویم خود داشته است، کشور ایران بود و البته افغانستان نیز به صورت متناوب این جشن را داشته است. اما با استقلال کشورهای آسیای میانه، ابتدا جمهوری قرقیزستان و آذربایجان و سپس سایر کشورها نوروز را جشن ملی خود اعلام کردند. نوروز به عنوان یک میراث فرهنگی و جشن ملی در دوران معاصر همواره مورد توجه مردم ایران قرار داشته و هر ساله برگزار می‌شود. البته برگزاری جشن نوروز به صورت آشکار در برخی از کشورها توسط برخی حکومت‌ها برای مدت زمانی ممنوع بوده است. حکومت شوروی برگزاری جشن نوروز را در برخی از کشورهای آسیای میانه مانند ترکمنستان، قرقیزستان و تاجیکستان ممنوع کرده بود و این ممنوعیت تا زمان میخائیل گورباچف ادامه داشت. با این وجود، مردم این مناطق نوروز را به گونه پنهانی و یا در روستاها جشن می‌گرفته‌اند. همچنین برخی از مردم این مناطق برای جلب موافقت مقامات محلی، نام دیگری بر روی نوروز می‌گذاشتند؛ به طور مثال در تاجیکستان، مردم با

اطلاق "جشن لاله" یا جشن ۸ مارس سعی می‌کردند که آیین‌های نوروز را بدون مخالفت مقامات دولتی به جای آورند. همچنین در افغانستان، در دوران حکومت طالبان، برگزاری جشن نوروز ممنوع بود و این حکومت تنها تقویم هجری قمری را به رسمیت می‌شناخت. تا پیش از سال ۲۰۰۰ (میلادی) نوروز در ترکیه (که توسط کردها برگزار می‌شود) ممنوع و غیرقانونی بود؛ در اغلب مواقع نوروز با بازداشت کردها توسط نیروهای امنیتی ترکیه‌ای همراه بود. در سال ۱۹۹۳ (میلادی)، دست کم ۷۰ کرد در درگیری با نیروهای امنیتی ترکیه کشته شدند. اگرچه امروزه دولت ترکیه نوروز را به عنوان جشن بهار ترکی (به ترکی استانبولی: Nevruz) جشن می‌گیرد، اما همچنان نوروز به مثابه نمادی نیرومند از هویت کردهای ترکیه است.

جهانی شدن نوروز

بنا به پیشنهاد جمهوری آذربایجان، مجمع عمومی سازمان ملل روز نوروز با ریشه ایرانی را در تقویم خود جای داد. در متن به تصویب رسیده ۴ اسفند ۱۳۸۸ (۲۳ فوریه ۲۰۱۰) توسط مجمع عمومی سازمان ملل، نوروز، ۲۱ ماه مارس جشنی با ریشه ایرانی که قدمتی بیش از ۳ هزار سال دارد و امروزه بیش از ۳۰۰ میلیون نفر آن را جشن می‌گیرند توصیف شده است.

پیش از آن در تاریخ ۸ مهر ۱۳۸۸ خورشیدی، نوروز به پیشنهاد ازبکستان توسط سازمان علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد، به عنوان میراث معنوی، به ثبت جهانی رسیده بود. در ۷ فروردین ۱۳۸۹ نخستین دوره جشن جهانی نوروز در تهران برگزار شد و این شهر به عنوان "دبیرخانه نوروز" شناخته شد.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد با تصویب قطعنامه‌ای روز ۲۱ مارس برابر با ۱ فروردین را در چارچوب ماده ۴۹ و تحت عنوان فرهنگ صلح به عنوان روز جهانی نوروز به تصویب رسانده و در تقویم خود جای داد. طی این اقدام که برای نخستین بار در تاریخ این سازمان صورت گرفت، نوروز ایرانی به عنوان یک مناسبت بین‌المللی به رسمیت شناخته شد.

نخستین بار، نوروز ۱۳۹۱ را در صحن عمومی سازمان ملل و یونسکو به

میزبانی ایران جشن گرفتند. یان کی مون، دبیرکل سازمان ملل نیز پیامی بدین مناسبت صادر کرد.

جغرافیای نوروز

منطقه‌ای که در آن جشن نوروز برگزار می‌شود، امروزه شامل چند کشور می‌شود و همچنان در این کشورها جشن گرفته می‌شود. برخی آیین‌های نوروز در این کشورها با هم متفاوت‌اند. برای نمونه در افغانستان سفره هفت میوه می‌چینند؛ اما در ایران سفره هفت سین می‌اندازند. شباهت و نزدیکی آیین‌های نوروز در جمهوری آذربایجان به آیین‌های نوروز ایران بیش از دیگر کشورهاست.

جغرافیای نوروز با نام نوروز یا مشابه آن، سراسر خاورمیانه، بالکان، قزاقستان، تاتارستان، در آسیای میانه چین غربی (ترکستان چین)، سودان، زنگبار، در آسیای کوچک سراسر قفقاز تا آستراخان و نیز آمریکای شمالی، هندوستان، پاکستان، بنگلادش، یونان، نپال و تبت را شامل می‌شود.

گردها نیز این جشن را در فاصله میان ۱۸ تا ۲۱ مارس جشن می‌گیرند. بنظر گردها پیام کاوه آهنگر و پیروزی او بر ضحاک را جشن نوروز نامیده‌اند. در هنگام نوروز، گردها با گردهم‌آیی در بیرون شهرها، به استقبال بهار می‌روند. در این گردهم‌آیی‌های نوروزی، زنان کُرد لباس‌های رنگین پوشیده و شال‌های پُر زرق و برق بر سر می‌نهند؛ مردان جوان نیز پرچم‌های سبز و زرد و سرخ را برافراشته و با رقص و پایکوبی گرد آتش، نوروز را پاس داشته و زنده نگاه می‌دارند. همچنین نوروز در میان اعراب جنوب عراق رایج است و در روز نوروز آن‌ها به سبزه‌زارها و مناطق سرسبز می‌روند. بخصوص دیدار از ایوان مداین در این روز از جمله برنامه‌های اعراب جنوب و شرق عراق است. در تاریخ ۳۰ مارس ۲۰۰۹ (۱۰ فروردین ۱۳۸۸)، پارلمان فدرال کانادا، اولین روز بهار هر سال را به عنوان نوروز، عید ملی ایرانیان و بسیاری اقوام دیگر نامگذاری کرد.

در تاریخ ۲۴ فوریه ۲۰۱۰، سازمان ملل متحد با تصویب یک قطعنامه در مقر سازمان ملل متحد، عید نوروز را به عنوان روز بین‌المللی نوروز و فرهنگ

صلح در جهان به رسمیت شناخت.

نوروز و چهارشنبه سوری در خارج از جغرافیای نوروز

ایرانیان بیرون از ایران به ویژه در اروپا و امریکا و کانادا، چند دهه است که جشن‌های نوروزی از جمله چهارشنبه سوری را به صورت گروهی برگزار می‌کنند.

از دوره بوش، روسای جمهور امریکا هر سال پیام نوروزی برای ایرانیان می‌فرستند. در روز چهارشنبه سوری ۱۳۹۳ برای اولین بار میشل اوباما در مراسم سفره نوروزی کاخ سفید سخنرانی کرد، و باراک اوباما در پیام خود گفت:

”با درود، نوروزتان مبارک و پیروز. هفته پیش همسر من میشل کمک کرد تا در این‌جا نوروز را جشن بگیریم. این جشن بزرگداشتی بود برای فرهنگ‌های گوناگون، غذا، موسیقی و دوستی جوامع مهاجری که هر روزه خدمات فوق‌العاده‌ای در ایالات متحده ارائه می‌کنند، در حالی که دور سفره هفت سین جمع می‌شوید، از تهران تا تبریز، از سواحل دریای (کاسپی) خزر تا کرانه‌های خلیج فارس، برای برکت‌هایی که دارید شکرگزاری و به آینده می‌نگرید.“

جشن جهانی نوروز

در ۷ فروردین ۱۳۸۹ نخستین دوره جشن جهانی نوروز در تهران برگزار شد و این شهر به عنوان ”دبیرخانه نوروز“ شناخته شد. در این جشن، سران کشورهای که نوروز را جشن می‌گیرند گرد هم می‌آیند و این آیین باستانی را گرامی می‌دارند. هر ساله یکی از این کشورها، میزبان جشن جهانی نوروز است.

تعطیلی

در ایران ۴ روز نخست فروردین که مصادف با شروع نوروز است، تعطیل رسمی می‌باشد. این تعطیلات برای مدارس تا سیزده نوروز ادامه دارد.

بهایان، تأملی دیگر

خانم صفا راستی (شینتو)

از همان روزهای اول پیروزی انقلاب اسلامی، حمله به بهایان در اولویت برنامه‌های رژیم تازه به قدرت رسیده قرار داشت. جمعیتی تقریباً ۳۰۰ هزار نفره، که گرچه بزرگ‌ترین اقلیت دینی کشور محسوب می‌شدند، اما اصلاً در مجموعه قدرت، از هر نوع آن، مطرح نبودند سهل است که آماج حملات بی‌امان صاحبان قدرت قرار داشتند. دشمن اصلی آنان یعنی مذهب‌یون، عامه مردم را تحریک می‌کردند و علی‌رغم اختلافات فراوان در میان خود، در مورد بهایان به شکلی باورناکردنی متحد و حتی هم‌قسم بودند^۱ و اصولاً به چیزی کمتر از ریشه‌کنی و محو کامل بهایان و بهائیت، قانع نمی‌شدند. برای این منظور، آن‌ها همه ابزار لازم را در اختیار داشتند. تمامی قدرت، پشتیبان این نظریه و در خدمت آن بود و از آن مهم‌تر، انگیزه‌ای قوی داشتند که عمرش به زمان پیدایش بهایان در عهد قاجار برمی‌گشت. توجیه افکار عمومی هم مشکل چندانی نبود، زیرا عمدتاً مبارزه با بهایان را ثواب و وسیله‌ای برای کسب توشه آخرت خود می‌پنداشتند.

مدیران ارشد و منتخب جامعه بهایان یکی پس از دیگری دستگیر یا ربوده و معدوم یا مفقود و افراد عادی نیز راهی زندان شدند. بیش از ۲۰۰ نفر اعدام و تقریباً تمامی بهایان از کار و شغل خود اخراج گردیدند. مصادره اموال منقول و غیرمنقول به صورت فردی و یا گروهی، اخراج از دانشگاه‌ها و حتی مقاطع تحصیلی پایین‌تر، اخراج دسته جمعی از روستاها با دست خالی، آتش زدن خانه‌ها و محل‌های کسب، تخریب اماکن مقدسه و گورستان‌ها به صورتی گسترده و عمدتاً سازمان یافته صورت می‌گرفت. دانش‌آموزان در مدارس ابتدایی تا دبیرستان مورد اهانت و هتک حرمت و حتی ضرب و شتم مقامات مسئول و غیرمسئول قرار گرفته و در کوچه و بازار نیز فاقد امنیت بودند. بسیاری از مقامات مذهبی و مراجع

تقلید، مردم عادی و مخصوصاً اشرار و اوباش را مدام بر علیه بهاییان تحریک می‌کردند و این امر را از وظایف و بلکه از واجبات دینی و حتی ملی آن‌ها می‌شمردند و می‌توان تصور کرد که این فتواهای رسمی مذهبی، چه تبعات ویران‌گری به دنبال داشته است. رسانه‌ها، از هر نوع، سنتی یا مدرن در خدمت این به ظاهر فریضه مذهبی و یا ملی بودند. اتهامات بی‌شمار از جاسوسی گرفته تا فساد اخلاقی و اقتصادی و سیاسی مانند باران بر سر آنان می‌بارید و آن‌ها را که به تازگی مدیران خود را از دست داده و از لحاظ مالی حتی در حد تأمین معاش روزانه نیز با مشکلات عدیده روبرو شده بودند با مشکلات روحی و روانی مهیبی مواجه می‌ساخت. همه چیز حکایت از فروپاشی زود هنگام بهاییان و بهائیت در ایران داشت.

اما بعد از گذشت سی و اندی سال، روند تحولات غیرقابل انتظار است. انقلاب اسلامی مانند بسیاری دیگر از انقلابات، تمامی فرزندان خود را بلعید و تقریباً اثری از آنان برجای نگذاشت. اما بهاییان که قرار بود پیش و بیش از همه نابود گردند، سرگذشتی دیگر یافتند. گرچه هیچ‌گاه (و حتی امروزه)، از فشار سیستماتیک حکومتی خلاصی نیافتند، اما توانستند خود را بازسازی کرده و به حیات خود ادامه دهند. در سال‌های اخیر نیز موجی از ابراز همدردی با بهاییان ایران و حمایت از حقوق آنان، ابتدا از ممالک مختلفه جهان و نمایندگان منتخب آنان در پارلمان‌ها صورت گرفت و به تدریج به ایرانیان خارج از ایران نیز سرایت کرد و کسانی از درون ایران و بعضاً حتی از درون زندان به دفاع از بهاییان پرداختند. با این همه، آنچه که امروز در دفاع از بهاییان مطرح می‌گردد بیشتر از همه بحث حقوق بشر است و این که آن‌ها هم مانند دیگر ایرانیان دارای حقوق مصرح در قانون اساسی می‌باشند، ولی یک موضوع کماکان در پرده ابهام باقی مانده و آن‌چنان که باید و شاید معرض تحقیق و حتی پرسش قرار نگرفته است. بهاییان چگونه توانسته‌اند هنوز در عرصه اجتماعی ایران به صورتی مؤثر باقی بمانند تا آن‌جا که مسئولین نظام از آنان با عنوان (بحث روز) که (باید به آن پرداخته شود) نام می‌برند؟

طرح این پرسش درباره بهایان، به معنای متنفی بودن در مورد بقیه نیست. در طول تاریخ می‌توان همین پرسش را درباره تشیع مطرح کرد که چگونه موفق شد تا باقی بماند. در مورد یهودیان نیز مطرح است که با وجود تاریخی مملو از تبعیض و سرکوب و حتی نسل‌کشی، چگونه به حیات خود ادامه دادند؟ می‌توان در مورد سیاهان و مخصوصاً سیاهان آمریکا پرسید و بسیاری دیگر و مسلماً به درس‌های مفیدی برای بشریت منجر خواهد شد.

در عین حال، باید توجه داشت که موضوع بهایان با دیگر اقلیت‌های موجود در ایران مانند سنیان، مسیحیان، یهودیان، زرتشتیان و غیره یک تفاوت عمده دارد، زیرا آن‌ها صراحتاً در قانون اساسی ایران مذکورند. در مجلس نماینده دارند و اگرچه معرض حملات و تبعیضات گوناگون بوده و بر آنان نیز ظلم و ستم فراوانی رفته است، اما در هیچ‌یک از این موارد، حذف یا محو آن‌ها به صورت برنامه‌ریزی شده مطرح نبوده است، در حالی که برنامه طرح شده در مورد بهایان به گونه‌ای بود که برخی، از آن با عنوان "نسل‌کشی عقیدتی"^۲، "نسل‌کشی شبیه هولوکاست"^۳ و یا "نسل‌کشی فرهنگی"^۴ یاد کرده‌اند. مسئولین ارشد نظام هم از اظهار این هدف ابایی نداشتند. اساساً نوع رویارویی رژیم با بهایان، از ابتدا تفاوت ماهوی با دیگران داشت. کافی است به یاد آوریم که آیت‌الله خمینی در نوفل لوشاتو که زمان وعده‌های زیبا و رویایی بود و حجاب هم ضروری نبود و حتی اظهار داشت که مارکسیست‌ها هم می‌توانند آزادی بیان (و تحت شرایطی، آزادی فعالیت) داشته باشند و برای اقلیت‌های مذهبی هم آزادی کامل را وعده می‌داد^۵، درباره آزادی بهایان به صراحت و به تندی واکنش نشان داده و آن را متنفی دانست و تلویحاً از بهایان به عنوان کسانی که مضر به حال مملکت هستند یاد کرد، یعنی حتی در آن هنگام هم حاضر نشد که به هیچ‌وجه و از هیچ زاویه‌ای بهایان را ببذرد.^۶ لذا لاجرم این پرسش درباره بهایان، به گونه‌ای خاص قابل طرح است گرچه برای هر گروه دیگری نیز می‌تواند مطرح شود.

این نوشتار در واقع دعوتی است به تأمل بیشتر درباره عملکرد بهایان و یافتن پاسخ یا پاسخ‌هایی برای این پرسش که بهایان چگونه توانستند علی‌رغم

ضعف ظاهری، باقی بمانند و در مقابل سرکوب سازمان یافته دولتی، نه تسلیم خواسته‌های سرکوبگران شوند و نه از خوی و روش آن‌ها پیروی کنند؟^۷ تحلیل عملکرد بهایان اگر مسیر صحیحی را طی کند، می‌تواند در تعیین راهکاری برای رهایی ایران و ایرانیان از ورطه‌ای که بدان فرو افتاده است موثر باشد. برای نیل به این مهم، بهتر است نخست عللی را که نمی‌توان و نباید آن‌ها را عامل بقای بهایان دانست برشمریم.

۱ - تعصب مذهبی شاید اولین علتی باشد که برای این امر به ذهن برسد. شکی نیست که بهایان نیز مانند پیروان هر دین و یا هر تفکر دیگری، به اعتقادات خود دلبستگی دارند اما حتی اگر آن را تعصب هم بنامیم باز تنها شاید بتوان صرف بقای آن‌ها را تا حدی توجیه کرد ولی بقای بهایان را نمی‌توان از نوع انفعالی و "بقایی در پایین‌ترین حد از معیارهای زیستی" و فقط در حد وجود و حیات دانست. گرچه زخم‌های عمیق و بعضاً غیرقابل درمان بر پیکره آنان به خوبی قابل مشاهده است، اما یک جامعه به حفره خزیده و مفلوک، گرسنه، فقرزده، ژنده‌پوش، بی سر و سامان، عقب مانده، روان پریش و میغوض ایرانیان نیستند و این خود به پیچیدگی موضوع می‌افزاید، زیرا خلاف آن انتظار می‌رفت. وضعیت فعلی آنان را می‌توان از جنبه‌های مختلف بررسی کرد:

از لحاظ اقتصادی:

اموال و دارایی بسیاری از آنان در اول انقلاب به انحاء مختلف یا مصادره شد و یا به تاراج رفت و امکان کسب درآمد به صورت معمول نیز از آنان سلب شد، اما اینک پس از چند دهه، خود مسئولین جمهوری اسلامی اظهار می‌دارند که بهایان ایران جامعه‌ای هستند که مشکل اقتصادی ندارند و چون از بیان دلیل اصلی آن عاجزند، به ناچار می‌گویند که فعالیت اقتصادی آنان در ایران بلامانع است (که بطلان آن واضح است) و در ضمن از خارج به آنان کمک مالی می‌شود که هرگز نتوانستند روشن سازند که این کمک‌ها از سوی چه دولتی و با چه مکانیزمی به آن‌ها می‌رسد و در کشوری که جنبیدن یک پشه عیان است، چگونه چنین امری

ممکن است و نمی‌توانند از آن جلوگیری کنند؟ علی‌ای حال از جامعه بهاییان به عنوان یک جامعه فقیر نمی‌توان یاد کرد گرچه آن‌ها را ثروتمند هم نمی‌توان نامید، ولی سؤال این است که چرا آن‌ها نباید فقیر باشند؟ با معیارهای متداول در تولید ثروت و گریز از فقر و با توجه به این‌که مقامات جمهوری اسلامی مقرراتی وضع کردند که مشخصاً "برای سرکوب حیات اقتصادی جامعه بهایی طراحی شده بود" ^۸، آن‌ها باید قاعدتاً در اعماق فقر و تنگدستی باشند، اما این‌گونه نیست. آن‌ها نشاط قابل توجهی دارند. طنز قضیه در این است که مراجع رسمی آن‌ها را از راههای معمول کسب فرهنگ و از آن جمله ورود به دانشگاه ممنوع داشته‌اند. در تمامی این سال‌ها آن‌ها به تربیت فرزندان خود همت گماشتند و در اقدامی که نشان از نشاط فرهنگی یک جامعه دارد و نیویورک تایمز آن را "اقدامی ماهرانه برای بقای خود" نامید به تأسیس دانشگاه آزاد مخصوص خود اقدام نمودند، ^۹ و باز طنز قضیه در این است که این هم زیر فشار حملات رژیم به تأسیسات و تجهیزات و اعضای این موسسه نوپا صورت می‌گرفت. ^{۱۱}

از لحاظ اخلاقی

بهاییان کارنامه نسبتاً خوبی در ایران دارا می‌باشند. میزان انحرافات اخلاقی اعم از فساد، فحشا، انحرافات جنسی، تجاوز، طلاق، ضرب و جرح یا اعتیادهای شایع به سیگار، مشروبات الکلی و مواد مختلف مخدر، در این جامعه نسبت به جامعه پیرامون خود بسیار پایین‌تر است، حال آن‌که میزان و وسعت فشارهای وارده بر بهاییان و همچنین توطئه‌های وزارت اطلاعات، به حدی بود که آن‌ها را کاملاً مستعد سقوط به ورطه فساد اخلاقی می‌کرد. ^{۱۱}

از لحاظ اجتماعی

بهاییان را باید در زمره جوامع باز و رو به بیرون دانست. از لحاظ نظری، آن‌ها هیچ محدودیتی در معاشرت یا ازدواج و یا معاملات اقتصادی با دیگر جوامع دینی و غیردینی از هر ملت و رنگ و نژاد و قوم و زبان ندارند و در عمل نیز این‌گونه هستند. افرادی که با بهاییان سر و کار داشته‌اند غالباً به نیکی از آن‌ها یاد می‌کنند و باز در این مورد هم رژیم حاکم با تبلیغات گسترده و هم‌چنین ایجاد

موانع مختلف و از جمله اعلام نجس بودن بهائیان و حرمت معامله با آنان،^{۱۲} سعی فراوان در دور نگاه داشتن مردم از بهائیان نمودند، ولی در دراز مدت توفیق چندانی کسب نکردند.

لذا با ذکر "تعصب مذهبی" به عنوان علت بقای بهائیان، نمی‌توان تمام وجوه این پدیده را پوشش داد.

۲ - خصومت و عناد و حتی کینه‌توزی جمهوری اسلامی با بهائیان به هیچ وجه کمتر از دیگران نبوده و حداقل از لحاظ سابقه، به دورانی بسیار پیش‌تر از انقلاب برمی‌گردد. هم‌زمان با عملیات نابودی گروه‌های سیاسی در دهه شصت، برنامه سیستماتیک ریشه‌کنی بهائیان با تمام قوت پی‌گیری می‌شد. بنابراین انگیزه حکومت برای حذف و حتی محو کامل بهائیان بسیار قوی بوده و البته هنوز هم هست، لذا نمی‌توان مدعی شد که نابودی بهائیان، از اولویت کمتری برخوردار بوده است.

۳ - ممکن است گفته شود که به مرور زمان، حاکمان نظام به این نتیجه رسیدند که نسبت به دیگر گروه‌ها، خطر بهائیان برای نظام، ثانوی است. باید گفت اولاً که شواهد کمی در دست است که این نظر را تأیید کند و در عمل، نظام هیچ‌گاه روی خوشی به بهائیان نشان نداد و در ثانی، در صورت صحت این نظریه، این نه پاسخ به پرسش فوق که خود بخشی از سنووال و تحقیق مورد نظر را تشکیل می‌دهد که چرا و چگونه نظام به این نتیجه رسیده بود؟

۴ - وضعیت فعلی بهائیان اصلاً خوشایند نیست و آن‌ها کماکان مورد انواع هجوم و حمله از هر نوع آن می‌باشند، اما آن‌ها را نمی‌توان یک گروه زیرزمینی دانست که به صورت مخفی به حیات خود ادامه می‌دهند. برعکس، بهائیان در صورت لزوم هویت خود را پنهان نمی‌کنند و هم‌اکنون نیز اسامی و مشخصات تمامی آن‌ها برای دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی روشن است و یا اگر

بخواهند با اندک تلاشی به آن دست پیدا می‌کنند^۳ لذا علت بقای آن‌ها را نباید در مخفی‌کاری و دور از انتظار بودن آن‌ها و این‌که بود و نمودی ندارند، جستجو نمود.

۵ - همچنین بقای بهایان را نمی‌توان و نباید در همسویی و سازش با رژیم جمهوری اسلامی جست. گرچه آن‌ها هیچ‌گاه با جمهوری اسلامی دشمنی نکردند، در هیچ راه‌پیمایی بر علیه رژیم شرکت نداشته و به نبرد برخاستند، اما به هیچ روی در مقابل حکومت به قدرت رسیده سر خم نکردند. اگرچه آن‌ها مأمور به اطاعت از قوانین کشور متبوع خود می‌باشند و برای مثال موسسات اداری خود را در اوایل انقلاب و به دستور دولت تعطیل کردند، اما هیچ‌گاه تن به زیاده‌خواهی‌های دولتیان و مذهبیون که باعث زیر پا گذاشتن اصول اساسی روحانی خود نظیر عدم کتمان عقیده می‌شد، ندادند. بهایان با اندکی مسامحه در عقایدشان می‌توانستند و هنوز هم می‌توانند حقوق خود را تا حدی بازستانند، کافی است در برگه‌های ثبت نام دانشگاه و یا هنگام دریافت جواز کسب، خود را ظاهراً مسلمان معرفی نمایند. اگر در گوشه‌ای پنهان و کم‌اهمیت از یک روزنامه حتی کم‌اعتبار، خود را مسلمان بنامند و یا دور از انتظار، سری به یکی از بیوت مراجع بزنند و لفظی بر زبان برانند، مشکلاتشان کمتر خواهد شد، اما بهایان راه به این سادگی، که بسیاری از هموطنانشان، و بسیاری از سر خیرخواهی، به آنان توصیه می‌کنند را نپذیرفته‌اند. حجم عظیم حملات وارده به بهایان که کماکان ادامه دارد بخوبی نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی با آنان سر سازگاری ندارد و لذا نمی‌توان آن‌ها را سازشکار نامید چه که اگر سازشی در میان بود این حملات گسترده موردی نداشت. بگذریم از این‌که اصولاً در جمهوری اسلامی سازش، معنایی جز سرسپردگی محض و در حد بردگی و بندگی ندارد و حتی به آن هم اعتمادی نیست و سرنوشت حزب توده و بسیاری دیگر گواه است.

۶ - علت بقای بهایان را همچنین نباید در خارج از مرزهای ایران جستجو نمود. حمایت رؤسای جمهور دولت‌های خارجی مانند آمریکا، انگلیس،

فرانسه، آلمان و کانادا و سازمان ملل و فعالین حقوق بشر و دیگر گروه‌ها و افراد، اگرچه بی‌تأثیر نبوده است اما اولاً محدود به صدور بیانیه و قطعنامه بوده است که اصولاً جمهوری اسلامی همیشه آن‌ها را کاغذ پاره می‌نامید و در ثانی، حمایت خارجی‌ها از بهائیان در بسیاری موارد برای بهائیان حتی نتیجه منفی داشت^{۱۳} و از این گذشته اصولاً در این نظریه که خارجی‌ها حرف اول را در تحولات ایران می‌زنند باید تأملی بنیادین کرد و از افراط و تفریط درباره آن که منشاء فرافکنی و یا ساده‌اندیشی می‌گردد حذر نمود.

۷ - تغییر موضع نیز، توجیه مناسب و معقولی برای تبیین علت بقای بهائیان نیست. آن‌ها هیچ تغییر قابل توجهی در عقاید سیاسی خود که بتوان از آن به عنوان هم‌رنگ شدن با جمهوری اسلامی تعبیر کرد نداشته‌اند. سیاست عدم مداخله در سیاست، اصلی بود که آن‌ها از دیرباز بدان پایبند بودند و نه این که در برابر خشونت و تهدید جمهوری اسلامی به آن متوسل شده باشند گو این که رژیم هم هیچ‌گاه آن را باور نکرد و همیشه اعلام می‌کرد که بهائیان مخفیانه در سیاست دخالت کرده و برای براندازی نظام اسلامی توطئه‌چینی می‌کنند، و باز طنز قضیه این‌جاست که بهائیان هیچ‌گاه در پی براندازی که سهل است، حتی دشمنی ساده هم نبودند اما تمام تبعات منفی و فاجعه‌بار چنین اقداماتی متوجه آنان بود و شد. اقدام علیه امنیت ملی و توطئه برای براندازی نظام اسلامی و جاسوسی، از اهم اتهامات آنان در این چند دهه بوده است.

علت توفیقات نسبی بهائیان ایران در چیست؟ آیا می‌توان با بررسی شیوه حیات اجتماعی و درک علل بقای موفقیت‌آمیز آنان، حداقل به توصیه‌هایی برای ایرانیان نایل شد؟ هرچه باشد بهائیان، ایرانی هستند و لذا تفکرات و روش‌های مورد استفاده آن‌ها می‌تواند بیشترین همخوانی و تطابق را با نیازهای ایرانیان داشته باشد.

روی سخن من گرچه با عموم مردم ایران اما به ویژه با روشنفکران و مخصوصاً جامعه‌شناسان ایران است. افرادی مانند دکتر صادق زیباکلام و دکتر

محمود سریع‌القلم و بسیاری دیگر^۱ که عمیقاً به تحلیل رفتار ایرانیان می‌پردازند و سعی فراوان و قابل تقدیر و شایان تحسینی می‌کنند تا بتوانند باری از دوش مردم خسته این مرز و بوم بردارند و مرهمی بر زخم آنان بنهند. آیا زمان آن نرسیده است که این نمونه تجربه شده را، هم از بعد نظری و هم در عمل، به تحلیل عالمانه و دقیق خود راه دهند؟ از حد پرداختن به مسائل حقوق بشری فراتر رفته و این بار، روش‌های مورد استفاده بهاییان را بررسی علمی کنند و ببینند با وجود تهدیدات و مصیبات برون از حد شمار، چرا آن‌ها تسلیم فقر نشدند؟ چه امری باعث شد تا به محبوبیت و مقبولیت نسبی در بین مردم ایران دست یابند؟ چرا به ورطه انحطاط اخلاقی فرو نغلطیدند؟ به چه دلیل به حفره یأس و انزوا فرو نرفتند؟ چگونه به تأسیس دانشگاهی در سطح جهانی، موفق گشتند؟ و بالاخره این که چرا مایلند و بلکه اصرار دارند در کشوری بمانند که مصدر این همه نامالیمات برای آنان بوده است؟

^۱ - برای مثال انجمن حجتیه که از بسیاری جهات و مخصوصاً در مسأله مبارزه با شاه، اختلافات عمیقی با آیت‌الله خمینی داشتند و حتی ایشان حکم به انحلال انجمن داد، اما در مورد بهاییان هیچ اختلافی نداشتند و مانند دو تیغه قیچی برای قطع ریشه بهاییان عمل می‌کردند.

^۲ - کابوس نسل‌کشی عقیدتی: بهائیان ایران‌فردریش و افولتر

^۳ - سعید کرامت می‌نویسد: "درواقع بهائیان بعد از انقلاب، یک انفال اسلامی، یا یک نسل‌کشی مدرن، و یا یک هولوکاست را تجربه کردند."

^۴ - مهرانگیز کار هم معتقد است که "برخورد با آن‌ها (بهاییان)، ممکن است به "نسل‌کشی" با تعاریف امروزی جهانی، نزدیک شود."

^۵ - جواب: اقلیت‌های مذهبی در اسلام احترام دارند و آن‌ها هم مثل سایر اقشار ملت با رفاه

در آن‌جا زندگی خواهند کرد و هیچ گرفتاری برای آن‌ها نخواهد بود.

سؤال: در مورد آزادی بیان و عقیده، شما چه حدودی را در نظر دارید؟ آیا فکر می‌کنید باید محدودیت‌هایی قائل شد یا نه؟

جواب: اگرچه چنانچه مضر به حال ملت نباشد، بیان همه چیز آزاد است. چیزهایی آزاد نیست که مضر به حال ملت ما باشد.

سؤال: آیا فکر می‌کنید که گروه‌های چپ و مارکسیست که در ایران هستند، آزادانه فعالیت خواهند داشت؟

جواب: اگر مضر به حال ملت باشد جلوگیری می‌شود، اگر نباشد و فقط اظهار عقیده باشد، مانعی ندارد.

(صحیفه نور، جلد ۴، ص ۲۵۹)

۶- سؤال: آیا برای بهایی‌ها در حکومت آینده، آزادی‌های سیاسی و مذهبی وجود دارد؟

جواب: آزادی برای افرادی که مضر به حال مملکت هستند، داده نخواهد شد.

سؤال: آیا آزادی‌هایی برای مراسم مذهبی آن‌ها داده خواهد شد؟ جواب: خیر.

(صحیفه نور، جلد ۴، ص ۱۰۳)

۷- در واقع در سال‌های اخیر و به دستور مستقیم رهبر فعلی جمهوری اسلامی، "به ارتش و نیروهای پلیس دستور داده شده است که همه بهاییانی که در حوزه مسئولیت آنان زندگی می‌کنند را شناسایی و تحت نظر بگیرند."

۸- برای نمونه به مقاله "تهدیدات اقتصادی، اولویت تندرهای وزارت اطلاعات برای نابودی بهاییان" <http://www.rahesabz.net/story/84601> مراجعه شود.

۹- این دانشگاه با همت و سرمایه خود بهاییان بنیان نهاده شد و توانست به جایی برسد که ۲۵ دانشگاه معتبر در اروپا و آمریکای شمالی و استرالیا، فارغ‌التحصیلان آن را مستقیماً در برنامه‌های درسی خود در سطوح فوق لیسانس و دکتری وارد کند. موفقیتی که کمتر دانشگاهی در ایران بعد از انقلاب به آن موفق شد.

۱۰ - در واقع آن‌طور که بعدها به بیرون درز کرد مشخص شد که در سال ۱۳۶۹، شورای عالی انقلاب فرهنگی، سندی راهبردی تدوین کرد که برطبق آن باید جامعه بهایی به شکلی بی سر و صدا که توجه بین‌المللی را به خود جلب نکند سرکوب شوند و به تصریح سند فوق‌الذکر، راه "رشد و توسعه آنان سد گردد" و در عمل نیز بارها به این دانشگاه نوپا حمله شده و غارت گردید.

۱۱ - عوامل وزارت اطلاعات در موارد مختلف و به کرات نقشه‌هایی را برای برخی بهاییان طراحی نموده و با تأکید بر نقاط ضعف آن‌ها سعی می‌کردند تا برنامه‌های خود را به مرحله اجرا درآورند، با این همه گرچه در مواردی به توفیقات جزئی دست یافتند، اما هرگز نتوانستند به شکلی گسترده بهاییان را به بیراهه فساد اخلاقی بکشانند.

۱۲ - <http://www.aviny.com/occasion/jang-narm/bahaeiat/estefra-maraje.aspx>

۱۳ - نمونه بارز آن هنگامی بود که ریگان فشارهای وارده بر بهاییان را محکوم کرد و آیت‌الله خمینی صراحتاً این حمایت را نشانه جاسوس آمریکا بودن بهاییان دانست و همین امر بهانه‌ای شد تا حداقل ده زن و دختر و شش مرد بهایی در شیراز به دار آویخته شوند.

۱۴ - این سؤال نه تنها برای تحلیلگران داخلی می‌تواند مهم باشد، بلکه قاعدتاً باید برای نظریه پردازان خارجی نیز مطرح باشد. هرچه باشد مسئله‌ای به نام ایران سال‌هاست که روی میز تحلیلگران ایرانی مقیم خارج از کشور قرار دارد. شخصیت‌هایی مانند، عبدالکریم سروش، محمد حسن یوسفی اشکور، مجتبی واحدی، محسن کدیور، حسن فرشتیان، محسن سازگارا، علی مزروعی، سید عطاءالله مهاجرانی، اکبر گنجی، مسعود نقره‌کار، محمود صدری، سید سراج‌الدین میردامادی، هاشم آقاجری، ابراهیم نبوی، محمد مجتهد شبستری، محمد تقی فاضل میبیدی، عبدالعلی یازرگان، حسن شریعتمداری، سید جواد طباطبائی، آرش نراقی، عمادالدین باقی، علی کشتگر، مصطفی ملکیان، عبدالله موحد و بسیاری دیگر.

وحدت

از نظر بهائیان، وحدت نه تنها یکی از اهداف اصلی تحول اجتماعی است، بلکه "تیرونی است که به وسیله آن این اهداف به طور دائم‌التزایدی متحقق می‌گردد." بهاء‌الله تصریح می‌کند که "نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد." بنابراین رویکرد بهائی نسبت به تحول اجتماعی حاکی از احتراز از هر نوع فعالیت تفرقه‌انگیز یا خصومت‌آمیز است. خیلی بدیهی است که این شامل رد همه صور مقاومت یا انقلاب خشونت‌بار باشد. علاوه بر آن، جامعه بهائی خود را با نظریه و یا رویه مخالف خشونت پرهیز و نافرمانی مدنی، که مشخصه بسیاری از نهضت‌های اجتماعی و سیاسی قرن بیستم است، همراه نمی‌کند. بهاء‌الله در این مورد بیان می‌نماید؛ "نزاع و جدال را نهی فرمود، نهیاً عظیماً فی‌الکتاب. بنابراین رویکرد بهائی به کلی غیرخصمانه و غیرتقابلی است. به دنبال این رویکرد، بهاء‌الله برخی از عمیق‌ترین و نیرومندترین فرضیات قرن بیستم را مورد سؤال قرار می‌دهند که در درجه اول:

این [فرضیه] است که وحدت و اتحاد، یک آرمان بعید و تقریباً غیر قابل حصول است که تنها زمانی می‌توان به آن پرداخت که بسیاری از اختلافات و منازعات سیاسی به نحوی حل شده باشد، حوائج مادی به نحوی تأمین شده باشند و بی‌عدالتی‌ها به نحوی اصلاح شوند. بهاء‌الله تأکید می‌نماید که عکس قضیه صادق است. بیماری اساسی و عمده‌ای که جامعه ما را مبتلا ساخته و امراضی را تولید می‌کند که آن را فلج می‌سازد، به بیان بهاء‌الله تفرقه و اختلاف است در میان نوع بشر؛ بشری که به علت استعدادش برای معاضدت و معاونت ممتاز است و پیشرفتش تاکنون تا حدی منوط به اقدام متحد و یکپارچه بوده که در زمان‌های مختلف و در جوامع گوناگون حاصل شده است."

این تصویر از وحدت - به عنوان هم وسیله و هم هدف تحول اجتماعی - آنقدر در اعتقاد بهائی بنیادی است که همان‌طور که تجربه مشترک بهائیان ایران نشان می‌دهد، ویژگی عملکرد جامعه حتی در مقابل ظلم و جور شدید به شمار می‌رود. البته تحت چنین شرایطی، دنبال کردن این رویکرد اراده و تعهد بهائیان ایران را به امتحان گذاشته و منجر به زیان و ضرر شخصی بسیاری از آنان شده است. در هر نسل، افرادی از آئین بهائی کناره گرفته‌اند، برخی نسبت به تعالیم بهائی بی تفاوت گشته یا از اولیاء امور آن رنجیده‌اند و معدودی در حالی که هنوز اسماً بهائی هستند، معیارهای رفتار بهائی را زیر پا گذاشته‌اند.

دنباله دارد



۱۰ - در واقع آن‌طور که بعدها به بیرون درز کرد مشخص شد که در سال ۱۳۶۹، شورای عالی انقلاب فرهنگی، سندی راهبردی تدوین کرد که برطبق آن باید جامعه بهایی به شکلی بی سر و صدا که توجه بین‌المللی را به خود جلب نکند سرکوب شوند و به تصریح سند فوق‌الذکر، راه "رشد و توسعه آنان سد گردد" و در عمل نیز بارها به این دانشگاه نوپا حمله شده و غارت گردید.

۱۱ - عوامل وزارت اطلاعات در موارد مختلف و به کرات نقشه‌هایی را برای برخی بهاییان طراحی نموده و با تأکید بر نقاط ضعف آن‌ها سعی می‌کردند تا برنامه‌های خود را به مرحله اجرا درآورند، با این همه گرچه در مواردی به توفیقات جزئی دست یافتند، اما هرگز نتوانستند به شکلی گسترده بهاییان را به بیراهه فساد اخلاقی بکشانند.

۱۲ - <http://www.aviny.com/occasion/jang-nam/bahaeiat/estefat-maraje.aspx>

۱۳ - نمونه بارز آن هنگامی بود که ریگان فشارهای وارده بر بهاییان را محکوم کرد و آیت‌الله خمینی صراحتاً این حمایت را نشانه جاسوس آمریکا بودن بهاییان دانست و همین امر بهانه‌ای شد تا حداقل ده زن و دختر و شش مرد بهایی در شیراز به دار آویخته شوند.

۱۴ - این سؤال نه تنها برای تحلیلگران داخلی می‌تواند مهم باشد، بلکه قاعدتاً باید برای نظریه پردازان خارجی نیز مطرح باشد. هرچه باشد مسئله‌ای به نام ایران سال‌هاست که روی میز تحلیلگران ایرانی مقیم خارج از کشور قرار دارد. شخصیت‌هایی مانند، عبدالکریم سروش، محمد حسن یوسفی اشکور، مجتبی واحدی، محسن کدیور، حسن فرشتیان، محسن سازگارا، علی مزروعی، سید عطاءالله مهاجرانی، اکبر گنجی، مسعود نقره‌کار، محمود صدری، سید سراج‌الدین میردامادی، هاشم آقاجری، ابراهیم نبوی، محمد مجتهد شبستری، محمد تقی فاضل میبیدی، عبدالعلی بازرگان، حسن شریعتمداری، سید جواد طباطبائی، آرش نراقی، عمادالدین باقی، علی کشتگر، مصطفی ملکیان، عبدالله موحد و بسیاری دیگر.

اثبات وجود خدای واقعی

جناب فتح‌الله اقصی

در مورد شکل‌گیری منظومه شمسی مخصوصاً زمین که ما در روی آن قرار گرفته‌ایم فرضیه‌ای هست به نام بیگ بنگ که معتقد است در اثر برخورد یک ستاره دنباله‌دار بزرگ به خورشید انفجاری شده و قطعاتی از خورشید جدا شدند و در فضا معلق و به دور خودشان می‌گردند که یکی از آن‌ها همین کره زمین است. این یک فرضیه است، اما انسان وقتی در مورد امکاناتی که به کره زمین داده شده، از قبیل فاصله آن تا خورشید که کم و زیاد بودن این فاصله باعث حرارت شدید یا سرمای یخبندان می‌شد و غیرقابل زندگی، همین طور سرعت گردش زمین به دور خودش و چه دور خورشید، اگر نصف یا دو برابر می‌شد باز هم طول مدت روز و شب، گرما و سرمای شدید تولید می‌کرد، وجود اکسیژن و هوا برای زندگی انسان و حیوان و گیاه که ضروری هست، وجود آب که از لوازم اصلی زندگی هست، وجود کمربندهای گازی در اطراف زمین که مانع سقوط سنگ‌های آسمانی هستند و مسائلی از این قبیل، که همگی آن‌ها زمین را قابل زندگی کرده است. این همه امکاناتی که با محاسبات دقیق ریاضی جهت انجام یک زندگی آرام و سالم فراهم شده نمی‌تواند حاصل بیگ بنگ و یک انفجار باشد و با دلایل دیگری که جناب دکتر اختری استاد کیهان‌شناسی ارائه کردند، معتقد به وجود یک شعور کیهانی بودند که در واقع همان خدای واقعی هست و می‌رساند که قصد و اراده آن خدای واقعی انجام زندگی سالم و آرام در این کره خاکی است، بنابراین هرگونه اقدامی که باعث سلب آرامش و آسایش زندگی بشود برخلاف اراده خالق است و گناهی است عظیم. اما آنچه را که داریم مشاهده می‌کنیم و تاریخ بشریت از آن حکایت می‌کند، از همان ابتدای خلقت دو تا نهاد

خودجوش یکی به نام مذهب و دیگری به نام دولت، ظاهراً برای کمک به زندگی بشر شکل گرفته‌اند، اما حاصل کار آن‌ها را که داریم مشاهده می‌کنیم این دو نهاد تنها به فکر سوءاستفاده از جامعه بشری هستند و باعث زحمت افراد بشر شده‌اند. اجازه بدهید این بحث را تنها در مورد نهاد مذهب که در واقع برای اشاعه اخلاقیات شکل گرفته مورد بررسی قرار بدهیم. باید اذعان کرد که عامل اصلی آن‌همه امکانات زندگی کسی غیر از خدای واقعی نیست و از عهده هیچ کس دیگری نیست که حتی بتواند در کم و زیاد کردن این امکانات زندگی دخالت کند یا تغییری بدهد، و اگر بشریت نتوانسته یا نگذاشته‌اند بتواند به وجود آن خدای واقعی پی ببرد و آگاهی حاصل کند، این دلیل بر عدم وجودی آن خدا نیست، بطور مثال:

بشر تا چند سال قبل با چشم غیرمسلح قادر به دیدن خیلی از ستاره‌ها در دوردست نبود اما تلسکوپ هابل که در مدار زمین قرار گرفت این امکان را فراهم کرد که در فراسوی دید بشر ستاره‌هایی وجود دارند و این یک واقعیت است که بشر از آن محروم بود.

به علاوه نهادهائی که برای اشاعه اخلاق به نام مذهب شکل گرفتند غیر از یکی دو مورد آن که حاصل فرهنگ پُر بار و دیرپای ایرانی است و صرفاً برای بهبود اخلاق راهنمائی‌هایی کرده‌اند که مفید بوده و دکان کاسبی برای خودشان نساخته‌اند، اما بقیه حاصل کارشان در طی سده‌ها و هزاره‌ها آنچه مشاهده می‌کنیم اخلاق بکلی از بین رفته و وقتی که مذهب بجای ترویج اخلاق بشود یک دکان کاسبی و درآمد مالی، لازمه این تجارت اینست که با رواج خرافات مذهبی جلوه پیشرفت و ترقی افکار انسان‌ها را بگیرند و سد کنند، که کرده‌اند سهل است، در صدد برآیند که یک خدائی به اندازه مغز توخالی خودشان بسازند برای ایجاد ترس در جامعه و تمامی تمایلات خودشان را زیر عنوان دیکته شده همان خدا بدانند، بنابراین خدای ساخته شعور آن‌ها کسی هست که وسایل کارش یک کوره آدم‌سوزی هست برای ترساندن و در کنار آن هم برای فریب مردم یک عشرتکده‌ای به نام بهشت و بشریت را وادار به تبعیت از خواسته‌های دنیائی خود کنند و جزای

نافرمانی هم کوره آدم‌سوزی است یا عشرتکده خیالی و حد وسطی هم ندارد، یا سوختن است و یا عیش مدام در خیالات هوائی، و وقتی افراد بشر را به خواسته‌های خودشان هدایت کردند در طول زمان یک عده عقیده‌ارثی پیدا می‌کنند، عقیده‌ای بدون دلیل و پایه اصلی و کم کم سعی دارند برای ماندگاری این نهاد پُر درآمد عده‌ای را که آمادگی ذاتی دارند به مرحله تعصب بکشانند. تعصب یک نیروی کور و کوبنده است که ناخودآگاه به عنوان یک اسلحه برنده در اختیار مروجین دینی قرار می‌گیرد تا به هر نحو بخواهند از این اسلحه تعصب به نفع خودشان استفاده کنند.

همین افراد متعصب هستند که طبق دستور مروج دینی، مردم جامعه را دشمن فرض می‌کنند، با مردم بدرفتاری می‌کنند، جلو هرگونه آزادی را می‌گیرند، افراد را دستگیر می‌کنند، شلاق می‌زنند، به جره‌ثقیل آویزان می‌کنند و اسید روی صورت زن‌ها می‌پاشند.

این افرادی که مرتکب این گناهان می‌شوند خیال می‌کنند این کار دستور خدا هست و از روی عقیده انجام می‌دهند، بنابراین بهترین راه برگشت از راه غلط اینست که با دلایل لازم و کافی و ساده و علمی و عینی برای مردم روشن کنیم تا هم مروج دینی و هم مردم، هردو گوش بدهند و ثابت کنیم که خدای واقعی کیست و با این خدای مذهبی به کلی فرق دارد.

این روشنگری را هم مروج دینی می‌شنود و هم افرادی که به او اعتقاد دارند و هم مردم بی‌گناه، هر سه دسته آگاه می‌شوند که خدای اصلی به کلی فرق دارد، در نتیجه دروغ مروج دینی آشکار می‌شود. یک اصل کلی و مهم اینست که دروغ تا زمانی که فاش نشده قدرت اجرایی دارد، ولی به محض این که دروغ فاش شد، قدرت اجرایی خودش را از دست می‌دهد، یعنی آخوند می‌فهمد که تمامی مردم دروغ او را که باطل اعلام شده شنیده‌اند، خود آخوند هم افکارش دگرگون می‌شود، دیگر زبانش یارای دروغ‌پردازی گذشته را ندارد، بنابراین این روشنگری و اثبات وجود خدای واقعی یک خدمتی است به جامعه بشری.

حالا اجازه بدهید در مورد این اثبات، آنچه لازم است تقدیم کنم:

هم‌میهن‌انم اثبات وجود خدا از طریق نهادهای مذهبی غالباً به صورت مسائل پنهانی و غیبی و معجزه‌تراشی و دروغ پایه‌گذاری شده و بیشتر حالت ترس مردم از آتش جهنم و رفتن به بهشت پایه‌گذاری شده که با عقل و منطق و علم ابداً هم‌خوانی ندارد و وقتی هم که کار آن خدا و اعمال مهم او، کوره آدم‌سوزی و انتقام‌جویی از افراد بشر باشد، مردم را به ناباوری و مسائل غیرواقعی و دروغ هدایت می‌کند و گاهی باعث عکس‌العمل‌های ناپسند افراد جامعه می‌شود و اثرات سوء این عکس‌العمل‌هاست که تولید فساد اخلاق در جامعه می‌کند که کرده. این در حالی است که می‌شود وجود خدای واقعی را از راه‌های علمی و عینی و آشکار بیان کرد و طوری ارائه داد که مورد قبول همه افراد قرار بگیرد. ما در فرهنگ پُربار فارسی در این مورد شعری داریم که می‌گوید:

ای آن که تو طالب خدائی بخود آ
بر خود بنگر کز تو جدا نیست خدا
وقتی که به خودشناسی آگاه شدی
اقرار نمائی به خدائی خدا

هم‌میهن‌انم من با قرائت آثار و راهنمایی‌هایی که از جناب دکتر کاظمی دریافت کرده بودم، یک سال قبل در زمینه اثبات وجود خدا در تلویزیون از راه ساختار بدن انسان در زمینه کار قلب مطالبی تقدیم کرده بودم، ولی در حال حاضر با رویدادهای اسفباری که دارد در دنیا شکل می‌گیرد لازم به نظر می‌رسد که باید بیشتر و بیشتر در این مورد روشنگری کرد، به همین علت امروز می‌خواهم یک تکراری از همان کار قلب و اهمیت آن و در ادامه آن مطالب دیگری درباره ساختمان مغز انسان و پیچیدگی و اهمیت آن تقدیم کنم تا شما عزیزان فرق خدای واقعی را با خدای ساخته و پرداخته مروج مذهبی بدانید.

ابتدا یک مطالبی در زمینه قلب بشنوید:

قلب هر انسان دارای دو نوع وظیفه است:

۱ - وظیفه فیزیکی ۲ - وظیفه روانی

در مورد کار فیزیکی قلب اجازه بدهید یک یادی از استاد بزرگوارم زنده‌یاد دکتر بهارمی بکنم که می‌فرمود: (مقدار ۶۰ گرم خون با فشار ۱۵ سانتیمتر ستون جیوه در هر مرتبه طپش وارد شریان آئورت می‌شود که این مسئله را فشار

شریانی می‌گویند) این عین گفته استاد است.

حالا ابتدا به کار فیزیکی قلب توجه کنیم. قلب دارای ۴ حفره است:

۱ - دهلیز راست و بطن راست

۲ - دهلیز چپ و بطن چپ

خون کثیف و کم‌انرژی از تمام بدن از راه دهلیز راست وارد بطن راست می‌شود و بعداً وارد ریه می‌شود تا تصفیه بشود و پس از گرفتن اکسیژن لازم به نواحی بدن برساند و این کار دائم ادامه دارد. همین قلب و عضو کوچک، از ابتدای زندگی انسان تا آخر عمر، شب و روز بدون توقف و استراحت و مرخصی کار می‌کند و مسئول رساندن اکسیژن به سلول‌های بدن هست، حالا به این محاسبه توجه بفرمائید:

بنا به گفته استاد در هر مرتبه طپش، مقدار ۶۰ گرم خون را این قلب جابجا می‌کند. قلب انسان هم در یک دقیقه معمولاً ۷۵ بار طپش دارد، پس در یک دقیقه قلب ۴۵۰۰ گرم خون را جابجا می‌کند، در یک ساعت و سپس در ۲۴ ساعت و بعد در یک سال ۳۶۵ روز و در یک عمر عادی ۷۰ سال، اگر حساب کنیم رقمی بالاتر از ۲۲ میلیون تُن بار را این قلب در عمر ۷۰ سال انسان جابجا می‌کند، بدون وقفه و بدون مرخصی و بدون تعمیرات لازم، مگر این که سیگار و مشروب باعث تعمیر آن باشد.

این جاست که می‌بینیم از عهده انسان خارج است که چنین پمپی بسازد که ۷۰ سال یا بیشتر کار کند، بنابراین به وجود یک قدرتی به نام خدای واقعی می‌توان پی بُرد، این تنها کار فیزیکی قلب بود و حالا به کار روانی قلب هم توجه کنید:

در این مورد هم از نظر علمی می‌دانیم که همین عضو به نام قلب، مرکز احساسات و عواطف روحی و روانی انسان هم هست، کانون مهر و محبت و دوست‌ها و عامل مهمی در روابط صحیح انسانی است. این کار روانی قلب دیگر واقعاً انسان را مات و مبهوت می‌کند که چه قدرتی این قلب را به وجود آورده. تا این جا خدا را از راه قلب شناسائی کردیم. حالا اجازه بدهید همین خدا را هم از

راه مغز مورد شناسائی قرار بدهیم:

هم میهنانم هر انسان در طول روز صدها کار مختلف انجام می‌دهد و با افراد مختلف تماس می‌گیرد. در شب و موقع استراحت وقتی به حافظه خویش مراجعه کند، اغلب همان کارها و افراد را می‌تواند به خاطر بیاورد، چون همین کارها و افراد مختلف در مغز انسان ضبط و نگهداری شده، همین ضبط و یادآوری بسیار مهم است. ما می‌دانیم که پیشرفت دانش و علوم و تکنولوژی دستگاهی به نام کامپیوتر ساخته که انسان می‌تواند خیلی اطلاعات را از آن دستگاه به دست بیاورد. مثلاً شما اگر اسم شخصی را بدانید و یک شماره‌ای از حساب بانکی یا کارت اعتباری او را داشته باشید، به کامپیوتر بدهید، دستگاه می‌تواند یک کمی اطلاعاتی درباره این شخص به شما بدهد. لکن یادآوری مغزی آنقدر مهم است که کامپیوتر قادر به آن کار نیست. مثلاً شما کسی را از سابق می‌شناسید و با او مدتی کار کرده‌اید، حالا پس از سال‌ها که او را ندیده‌اید، اگر تنها عکس او را در جایی به بینید یا اسم او را در روزنامه بخوانید و یا صدای او را در تلفن بشنوید، فوراً همین اطلاع کوچک تمامی خاطرات گذشته شما را با آن شخص در حافظه‌تان برای شما روشن می‌کند. این تازه یک فرد از دوستان شماست، ولی شما در طول زندگی، از دبستان گرفته تا دانشگاه و سپس در محل کار، با افراد مختلفی و بسیاری در ارتباط بوده‌اید، این حافظه مغزی شما قادر است برای هرکدام از آن افراد اطلاعات گوناگونی به شما بدهد.

همین طور این یادآوری از راه شنوائی و گوش هم صدق می‌کند. شما انواع صداها را از طریق گوش می‌شناسید که هرکدام چه صدائی هست. شما از طریق گوش آهنگ‌های موسیقی مختلف را تشخیص می‌دهید و می‌توانید آن‌ها را از هم‌دیگر شناسائی کنید.

و یا از راه حس بویائی و بینی بوهای گوناگون را تشخیص می‌دهید و عطر گل‌ها را دریافت می‌کنید که آن را تفکیک می‌کنید و فرق آن‌ها را همین حافظه مغزی شما برای شما روشن می‌کند و خیلی چیزهائی که شما در زندگی با آن سر و کار داشته‌اید در حافظه مغزی شما ذخیره است که می‌توانید با یادآوری آن‌ها را

بازشناسی فکری کنید.

و تازه نکته مهم این که بشر با این همه توانایی علمی و تکنولوژی تازه حدود ۳/۱۰ سلول‌های مغزی خودش را به کار گرفته و ۷/۱۰ باقیمانده دست نخورده است.

مطلب دیگری را هم که می‌شود برای اثبات وجود خدای برتر و واقعی بیان کرد کلیه انسان است که کلیه برای دفع مواد سمی بدن کار می‌کند.

ما هر روزه با آب و غذا و هوا مقداری مواد سمی وارد بدن خود می‌کنیم که به شکلی وارد خون می‌شود که باید از طریق کلیه این مواد سمی خارج شوند. این تصفیه خانه کوچک یک مسئولیت بزرگی را برعهده دارد و روز و شب مشغول به این کار است. مهم‌ترین کاری که می‌کند تشخیص بین مواد خوب یا بدی هست که وارد بدن شده. کلیه می‌تواند این مواد را شناسائی کند و مواد لازم را نگهداری و مواد زائد را دفع و خارج کند. کلیه درواقع مثل یک آزمایشگاهی است که یک مغز متفکر دارد آن را اداره می‌کند.

هم میهنانم دیگر فرصت نیست تا بیشتر در مورد دلایل اثبات خدای واقعی دلایلی تقدیم کنم تا بدانیم خدائی که تابحال به بشریت شناسانده‌اند با خدای واقعی کاملاً فرق دارد و به همین علت و ناآگاهی افراد جامعه از حقایق هست که استعمار توانسته از آن باورهای کاذب و دروغ مروجین مذهبی و حتی توهین‌آمیز به خدا سوءاستفاده کند، پس این آگاهی‌ها مانند زنگوله‌ای هست که بشود به گردن استعمار و نوکران استعمار انداخت تا مردم دنیا آن‌ها را بشناسند و فریب آن‌ها را نخورند. حالا دیگر می‌توانید فرق صاحب کوره آدم‌سوزی و عشرت‌کده را با خالق انسان کامل تشخیص بدهید.

از کوزه همان تراود که در اوست

این شناخت از خدای واقعی درواقع اظهارات و اعتقاد کاذب تروریست‌ها و امثال داعش را باطل می‌کند. نتیجه‌گیری لازم از این روشنگری موقعی است که شما نه تنها خودتان روشن شوید، بلکه لازم است دیگران را هم روشن کنید. با نوشتار و گفتار دهان به دهان تا در سطح جهانی مردم آگاه شوند، چون

این کار در واقع اجرای خواسته خدای واقعی هست و از طرف دیگر بیمه‌نامه‌ای برای مصونیت مردم از دام استعمار است.

روشنگری از اهمیت بسیار برخوردار است تا حدی که یکی از افراد دانشمندان به نام شجاع‌الدین شفا که در این مورد کتاب‌ها نوشت، بنا به وصیت او روی قبرش نوشته‌اند:

راه رهائی ملت‌ها، روشنگری و روشنگری و باز هم روشنگری است.
با آرزوی پیروزی نور بر تاریکی‌ها سرتیپ اقصی



سرکار خانم دکتر بصاری با تقدیم الله ابھی امیدوارم همیشه سالم و تندرست باشید. همان‌طور که تلفنی عرض کردم، یک سروده‌ای به اندازه بضاعت ادبی خودم به نام حضرت بهاء‌الله ساختم که آهنگ خواندن آن بر اساس یک مارش نظامی هست که سربازان رژه می‌روند.

البته یک نواری از آن با صدای خودم تهیه کردم و برای رادیو بهائی فرستادم و در نتیجه جناب منجذب طی نامه‌ای تعریف کردند و از این سرباز هم برای این خدمتی که کردم تشکر کردند.

با سپاس از شما خانم دکتر بصاری - ارادتمند اقصی

این سروده اینست:

ای سـایه و نور الله	ای حضرت بهاء‌الله
به درگه باقی ایزدی	گشوده‌ای بر ما راهی
عیان شده راه یزدان	از آن همه نور ایمان
به جان کنم از رهت پیروی	نشیند آئینت بر دل
هستی خدا بُود	هستیت نشانه‌ای از
نور کبریا بُود	نور تو درخششی از آن
مهر تو زنده باد	بر قلوب اهل عالم
سلطنت گنی به داد	تا ابد به کشور دل‌ها

سرباز آئین بهاء‌الله سرتیپ اقصی

ضمناً یک مدرسه بهائی هم به نام لوهلن در میشیگان هست که اغلب ما می‌رویم. چند سال قبل ۵ نفر میهمان برای اهالی میشیگان به این مدرسه آمدند برای تدریس و سخنرانی امری.

این‌ها عبارت بودند: جناب ورقا ایادی امرالله، خانم خادم، آقای جمشید درخشانی، آقای مدیر مسیحائی و خانم رضائی. من یک شعری ساخته بودم که در موقع ورودشان پس از خوش‌آمدگویی تقدیمشان کردم و به اهالی میشیگان مزه دادم که ۵ گل آمده در لوهلن به مهمانی ما:

دوستان لوهلن امروز چه گلباران است

باغ عشاق بها پُر ز گل و ریحان است

پنچ گل آمده در جمع شما مهمانی

چهره‌ها مختلف اما همه عطرافشان است

آن شنیدید که مهمان همه‌جا یار خداست

پای مهمان همه‌جا بر سر و بر چشمان است

نور ورقا که یَدِ امر خدا رتبه اوست

همچو خورشید فلک از همه سو تابان است

خانم خادم حق همچو عروسان چمن

در ره امر خدا ثابت بر پیمان است

گر به جمشید درخشان نظری اندازیم

انعکاس نظرش بارقه ایمان است

چون مسیحا که دَمَش روح و روان می‌بخشید

او مدبری است که در کارگه یزدان است

به هنر شهره رضائی است که در عالم عشق

که هم آواز خوشش معجزه ایمان است

درس و بحثی شده آغاز از این مهمانان

درسشان امر بها، مکتبشان ایمان است

بخشی از مشاهدات و اقدامات دو فرستاده حضرت

عبدالبهاء به اروپا

جناب دکتر گیو خاوری

در ۱۹ جولای ۱۹۱۴ بود که حضرت عبدالبهاء، جناب دکتر حبیب مؤید و آقا میرزا عزیزالله خان را طی تلگرافی به اروپا اعزام فرمودند. متن تلگرام چنین بود: "اروپا، جناب آقا میرزا حبیب‌الله و آقا میرزا عزیزالله خان محض نشر نفعات احباءالله مأذون به سفر اروپا هستید تا در سیل الهی جانفشانی نمایند. عبدالبهاء عباس، ۱۹ جولای ۱۹۱۴."

جناب دکتر حبیب مؤید می‌نویسند: "پس از چهار مرتبه شرفیابی به حضور مبارک و کسب فیض روحانی و اخذ تعالیم... با کشتی **Monya** مصری عازم اسکندریه شدیم. ای کاش میسر می‌شد که حالت آن ساعت را به صورت کلام درآورد... می‌فرمودند: "می‌خواهم در اروپا معجزه کنید. نطق‌های فصیح بنمائید، ابدأ به خود نگاه نکنید، مانند من چند دقیقه اول را به توجه به ملکوت ابهی بگذرانید و عون و عنایت بطلید، تأییدات مبارکه موج خواهد زد."

صبح دوشنبه بیستم جولای ۱۹۱۴ کشتی در یافا لنگر انداخت ... به محلی رسیدیم که حضرات یهود می‌خواستند بناهائی بسازند، نقشه‌کشی و پی‌ریزی به شهر جدید تل‌آویو می‌کردند... ۲۱ جولای ۱۹۱۴ ... از خط آهن استفاده نموده و از کنار کانال سوئز گذشته، شب وارد اسکندریه شدیم و یک‌سره به کشتی پرنس هنریکه سوار شدیم. ۲۵ جولای وارد ناپل شدیم و ۲۷ جولای به مارسلیا رسیدیم... و از راه لیون به سویس رفته در شهر لوزان در مهمان‌خانه جدید وارد شده، روز بعدش عازم آلمان شدیم و ۳۰ جولای ۱۹۱۴ در آلمان یک‌سره به هتل **Worner** رفته، ۲-۳ ساعتی استراحت نمودیم بعد با تلفون از خانواده جناب قنسول شوارتز

Schwartz استفسار نمودیم و وقت ملاقات خواستیم. سه ساعت بعد از ظهر را تعیین نمودند، ما هم سر وقت به آنجا شتافتیم... و مورد محبت و پذیرائی و احترام حضرات واقع شدیم... جناب قنسول شوارتز از اشراف آلمان و سرمایه‌داران بزرگ، دارای چشمه‌های آب معدنی و کشتی‌های اقیانوس‌پیما و مؤسسات بانکی هستند. (نویسنده در جای دیگر کتاب خود به تشریح قنسول به حضور حضرت عبدالبهاء یاد می‌کند.) وی خانواده جلیلی دارد مرکب از یک خانم و یک صبیبه (دختر) و دو پسر و هرکدام از آنان برای تیمن و تبرک استدعای اسم ایرانی نموده... و حضرت عبدالبهاء آن‌ها را به اسم جدید تسمیه فرموده است. طفل کوچکش که بیش از شش سال ندارد... موسوم به بهرام است... پس از ملاقات دو ساعته به هتل مراجعت نمودیم. مجدداً ساعت هشت فامیل شوارتز همگی با اتومبیل خودشان به مهمان‌خانه تشریف آورده و ما را به محفل عمومی بهائیان بردند. این محل مستأجره در یکی از خیابان‌های بزرگ اشتوتگارت است... در سرسرا اعلانی به خط جلی و درشت به زبان آلمانی نوشته‌اند "مجمع بهائی". ابتدای جلسه شروع به تلاوت مناجاتی شد... بعد خانم شوارتز خطابه غزائی ادا نمودند. مختصرش این که در این حال پُر ملال که نفسی آسوده نیست و اهل عالم مضطرب و پریشان حالتند و در صدد محو و اضمحلال یک‌دیگر، ملک سلام (حضرت عبدالبهاء) دو مبشر صلح و محبت از برای دلجوئی و تقویت روحی این بندگان غم‌زده به اروپا فرستاده است. بعدش اشاره به این فانی نموده که صحبت نمایم. این بندگان هم شروع مطلب را به خواندن سرود "دستم بگیر، دستم بگیر" نمودیم و هرکدام نیم‌ساعت صحبت نمودیم. یک نفر هم قسمتی را از هفت وادی تلاوت نمود و شاعری هم چند بیت در مدح اسم اعظم به رشته نظم درآورده خواند، بعد هم مناجات دیگری و یک قسمت از کلمات مکنونه تلاوت و مجلس ختم شد. احباء هم متفرق شدند ولی یک عده به مشایعت ما تا مهمان‌خانه آمده تا ساعت ۱۲ نشسته، ما را شیفته خلق و خوی خود نمودند... .

اول آگست ۱۹۱۴ - اشتوتگارت - امروز گاهی به قرائت کتب و بیشتر به ملاقات دوستان گذشت، بعد هم مهمان جناب قنسول بوده و پس از صرف شام به

محفل دوستان و ملاقات مبتدی‌ها گذشت و خانم شوارتز صحبت‌های ما را ترجمه می‌نمود ...

دوم آگست ما را به دیدن احبای زوفن هاوزن Zuffenhausen بردند... همه در تلاوت کلمات مکنونه و مناجات شرکت می‌نمودند. بعد تقاضا نمودند این فانی صحبت بدارد. به قدر سه ربع ساعت از عظمت امر و اهمیت عهد و میثاق و هوشیاری از القات ناقضین و مخالفین صحبت نمود ...

سوم آگست - چند نفر از احباء به هتل آمده مدتی با هم صحبت می‌کردیم اخبار موهش جنگ مرتباً بر قلق و اضطراب اهالی می‌افزاید ولی احباء روحشان آرام بوده و در نهایت سکون و وقار متصلاً دعا و مناجات می‌کنند و اصلاح امور را می‌خواهند و خیر عموم را مسئلت می‌کنند ... ضمناً به ماها اخطار می‌کردند که در کوچه و بازار به انگلیسی صحبت نداریم ... زیرا قضیه بسیار اهمیت پیدا کرده و خطرناک شده و تمام قوای دولت و ملت برای خدمات عسکریه (لشگری) و تجهیزات نظامی به کار رفته و هر ساعت خبر می‌آوردند چند نفر فرانسوی یا روسی که جاسوسی می‌کردند گرفته و فوراً تیرباران نموده‌اند. از جبین احباء آثار تأثر و گرفتگی نمایان بود، ولی اظهار نمی‌کردند ... بعد به فلباح رفتیم. در این‌جا کوچه‌ها پر از زن و مرد و در هر گوشه جمعی دور هم ایستاده، اعلانات و تلگرافات و اخبار جنگی را می‌خواندند و بحث می‌کردند. چون به محفل آن‌ها رسیدیم یک مرتبه همگی قیام نمودند و اللّٰه‌ابهی به زبان راندند ... بعد از نطق‌های مفصل و صرف چای به شهر مراجعت نموده، جمعی از احباء هم به مشایعت ما تا مهمان‌خانه تشریف آوردند. کارتی هم از جناب قنصل دیده شد که برای ملاقات و دلجوئی تشریف آورده بودند.

امروز هم افق سیاست تاریک است و افق آسمان تیره و ابرآلود. اصلاً محیط غم‌انگیز است، غیر از روزهای پیش است. امروز هوا ابری است و خیال باریدن دارد، نه خیال گریستن دارد برای مادران غم‌زده که جوانان رشیدشان را از جلو رگبار مسلسل می‌گذرانند ... سبحان‌الله دو روز پیش یک سرباز در کوچه و بازار دیده نمی‌شد، حال چه شد که این شهر آن‌ا به یک سربازخانه مبدل شد و همه

جوانان زیر اسلحه رفتند ...

چون صلح توان نمود پس جنگ چرا سرپنجه به خون یک‌دگر رنگ چرا
 ننگ است بشر صفات حیوان گیرد ای نوع بشر قبول این ننگ چرا

جناب قنسول شوارتز تشریف آورده، خداحافظی نمودند چه که لباس
 نظام پوشیده به معسکر (لشکرگاه) لودویگزبورگ Ludwigsburg مأموریت
 یافته‌اند، به این فانیان تسلی و دلداری داده، تلگراف به حضور مبارک به این عنوان
 نمود:

”حیفا - حضرت عبدالبهاء عباس افندی - برای جمیع طلب حفظ و
 حمایت می‌نمایم. شوارتز.“

احبای اشتوتگارت برای ما خیلی نگران هستند زیرا می‌ترسند پلیس ما را با
 اجانب سیاسی و جاسوسان اشتباه کند و تیراندازی نماید، زیرا مأموریت دارند
 اشخاص مشکوک را بزنند و مرتباً خبر می‌گرفتند. چند نفر فرانسوی یا روسی که
 قصد خرابکاری داشتند، پلیس آن‌ها را مورد اصابت گلوله قرار داده به این لحاظ
 احبای نمی‌گذارند ما به تنهایی جانی برویم و همیشه جمعی اطراف ما را گرفته‌اند و
 آلمانی صحبت می‌کنند و نمی‌گذارند ما به زبان انگلیسی صحبت بداریم.

امروز به منزل پروفیسور یگیر Jager یعنی معلم رفتیم. این شخص محترم
 خود و خانم و سه دخترش تازه تصدیق هستند، سر تا پا خلوص و محبت هستند.
 بعد از صرف چای تقاضا نمودند که فانی قدری صحبت کند، بنده خطاب به
 ایشان نموده عرض کردم:

قرن‌ها باید که تا یک سنگ اصلی زآفتاب

در بدخشان لعل گردد یا عقیق اندر یمن

سال‌ها باید که تا یک مشت پشم از پشت میش

عارفی را خرقه گردد یا حماری را رسن

جناب معلم، شما معلم هستید که برای تربیت جوانان و تحسین اخلاق

آنان شب و روز زحمت می‌کشید. جناب پروفیسور شما مدت‌ها زحمت می‌کشید تا

یک طفلی را تربیت کنید ... و یک فرد مفید و مؤثری به جامعه تحویل بدهید... ولی تمام رذائل ذاتی را نمی‌توانید مبدل به فضائل کمالی بکنید، زیرا تربیت شما تأثیر در چشم و دماغ دارد ولی در روح و فواید بی‌اثر است ... اما انبیای الهی به‌طوری در روح و جان نفوذ می‌فرمایند که به کلی جوهر انسانی را عوض می‌کنند... چنان‌چه در این عصر طلائی حضرت بهاء‌الله هزاران نفوس را طوری تربیت فرمودند که از تمام حالات حیوانی گذشتند ... بعد از ختم جلسه جناب معلم دخترهای خود را به مدرسه مخصوص پرستاری بردند که پرستاری مقدماتی و زخم‌بندی مجروحین و خدمات بیماران را فرا گرفته و مشغول خدمت شوند، که از فردا زخمی‌های میدان جنگ را می‌آورند ... و آن‌ها شب و روز باید در بیمارستان باشند ... امپراطور همه روزه با تلگرافات آتشین، حرارت آلمان‌ها را زیاد کرده، تشویق به فداکاری در راه میهن می‌نماید و توصیه می‌کند که اول به کلیسا رفته، دعا و مناجات نمایند و عشاء ربانی خورده به میدان جنگ بروند ... جناب هرآدولف اِکشتاین Eckstein به اتفاق یک نفر دیگر آمدند و برای جلوگیری از اتفاق بدی، ما را به دایره پلیس و به حکومت نظامی برده در ضمن معرفی اظهار داشتند این آقایان اجنبی نیستند، بلکه در این موقع تنگ برای کمک به ماها و دلجوئی قبول زحمت نموده‌اند، فرمانده نظامی جواز اقامت به ما داده خیلی هم محبت و مهربانی نمود. جناب اِکشتاین پیرمرد مسنی است، گویا اول مؤمن این شهر است، اگرچه موهای سفید و مانند برفی دارد ولی چون مدت نُه سال است تصدیق کرده و در ظل امرالله درآمده، خود را طفل نُه ساله می‌داند ... و می‌گوید عمری که محرومیت از حق داشته باشد، قابل ذکر نیست.

ایام خوش آن بود که با دوست به سر شد

باقی همه بی‌حاصلی و بوالهوسی بود

امروز (ششم آگست) به شدت باران می‌بارد ... دولت ایتالیا متحد و رفیق آلمان اعلان بی‌طرفی نموده و رفیقش را از وسط راه و در موقع تنگی کنار گذاشته.

به موجب سفارشات حضوری و شفاهی ما می‌بایستی امروز از احبای

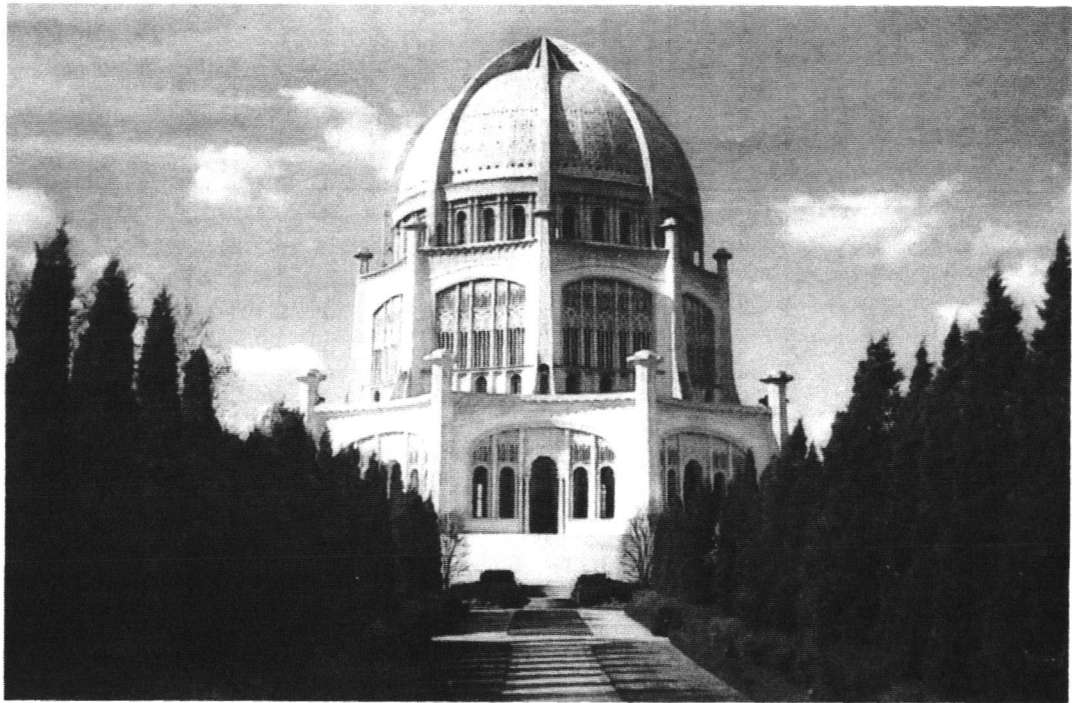
اشتوتگارت وداع کنیم و عازم لندن شویم. حال پیش آمد چنین شده که نقشه ما به هم خورد. نمی‌دانیم چه می‌شود و سرنوشت ما چیست ... تسلیم به رضای الهی هستیم.

برگ کاهم پیش تو ای تند باد من ندانم تا کجا خواهم فتاد

(کتاب خاطرات حبیب، جلد دوم، چاپ اول موسسه ملی مطبوعات امری - ایران - ۱۲۹ بدیع -
صص ۱ - ۳۵)



AD



بررسی مسأله گناه در نزد مسیحیان به مناسبت گفتارهای تلویزیونی آنان جناب دکتر گیو خاوری

در کتاب "محاضرات" تألیف علامه جلیل‌القدر جناب اشراق خاوری که حاوی مسائل گوناگون پرسش‌کنندگان و پاسخ‌های ایشان به آن‌هاست چنین می‌خوانیم:

[سائلی فرمود: مسیحیان معتقدند که ایمان و اقرار به حضرت مسیح ع سبب نجات است و به ظهور آن حضرت، گناه از عالم زائل شده است. این مطلب چه‌گونه است. یکی از احباء فرمود: اطلاع بر کیفیت واقعی این مطلب در هنگام تبلیغ و مذاکره با مسیحیان بسیار لازم است، زیرا ناچار رشته محاوره به این موضوع خواهد کشید. مرحوم نعیم در استدلالیه منظوم خود به این موضوع وارد شده آن‌جا که می‌فرماید: ای که گفتی نجات از عیسی است.]

... من اینک شرحی که بر این استدلالیه نوشته‌ام برای شما می‌خوانم ... (به نظر می‌رسد که مؤلف شرح استدلالیه خود جناب اشراق خاوری باشند چون در طول مباحث کتاب محاضرات نام پرسش‌کننده و پاسخ‌دهنده هیچ‌گاه ذکر نمی‌شود.) اما دنباله مطلب چنین است:

ای که گفتی نجات از عیسی است این بنائی به راه سیل فناست مسیحیان را عقیده چنانست که ایمان به عیسی سبب نجات و موجب رهائی از هرگونه عذاب و گرفتاری است ... از جمله گویند مسیح خود را فدای عالم کرد و چون از روح‌القدس متولد گردید وارث خطای آدم نه و بنابراین خطا و گناهی ننموده، به خلاف سایر انبیاء که هریک به اقرار خود خاطی و گناهکارند و دیگر این که هیچ‌یک ملقب به ابن‌الله نه و این لقب مخصوص به مسیح و چون خود نیز

در انجیل ایمان به خویش را سبب نجات خواند، از این روی مؤمنین وی ناجی می‌باشند. ما در ضمن شرح ایات (از نعیم) به یکایک از مراتب مزبوره اشاره کرده و حقیقت را واضح خواهیم ساخت.

آیاتی که مسیحیان از انجیل برای اثبات مسأله نجات می‌آورند بسیارند و به چند فقره از آن ذیلاً اشاره می‌شود. از جمله در انجیل یوحنا باب سوم آیه هفدهم و نیز در فصل ۱۲ آیه ۴۷، و نیز در رساله یوحنا ی رسول، باب دوم آیه دوم مذکور است: "و اوست سبب کفاره به جهت گناهان ما و نه فقط گناهان ما، بلکه به جهت تمام جهان نیز."

"... و در باب هشتم رساله یونس به رومیان، آیه اول مسطور است که هیچ قصاصی نیست بر آنان که در عیسی مسیح هستند..."

مؤمنی کو نکرد آنچه شنید گفت عیسی بروی ریگ بناست

"از نعیم"

چنانچه گفتیم مسیحیان نظر به مضمون چند فقره از انجیل که نمونه آن ذکر شد، ایمان و اقرار لسانی به عیسی مسیح را سبب نجات دانسته‌اند با آن که بر حسب نصوص صریحه انجیل و رسائل رسل چنانچه حضرت نعیم در بیت اشاره فرموده، ایمان و اقرار تنها کافی نه و مادام که ایمان و عمل به احکام توأم نگردد، نجات حاصل نشود. مواضعی که (انجیل) ایمان و عمل را سبب نجات ذکر کرده متعدد است و به چند مقام ذیلاً اشاره می‌شود:

از جمله در انجیل متی باب ۷، آیه ۲۴ و ۲۸ می‌فرماید: "پس هرکس این سخنان مرا بشنود و آنها را به جا آورد به مردی دانسته تشبیه می‌کنم که خانه خود را بر سنگ بنا کرد و باران باریده، سیلاب‌ها روان گردید و بادهای وزیده، بدان خانه زور آور شد و (آن خانه) خراب نگردید، زیرا که بر سنگ بنا شده بود و هرکه این سخنان مرا شنیده به آنها عمل نکرد، به مردی نادان ماند که خانه خود را بر ریگ بنا نهاد و باران باریده، سیلاب‌ها جاری شده و بادهای وزیده، بدان خانه زور آورد و خراب گردید و خرابی آن عظیم بود."

و در انجیل لوقا باب ششم، آیه چهل و ششم تا آخر باب می‌فرماید: "و

چون است که مرا خداوند خدا می‌گوئید و آن‌چه می‌گویم به عمل نمی‌آورید...“ و در مواضع متعدده دیگر نیز این معنی مصرح است ... که احصای آن موجب اطناب است ... پس فضیلتی را که مسیحیان از این راه برای مسیح بر سایر انبیا می‌خواهند اثبات کنند، کلامی فارغ و نصوص انجیل و رسائل رسل برخلاف آن ناطق است.

فضل عیسی اگر در بی‌پدری است افضلیت در آدم و حواست
(جناب نعیم)

از جمله مطالبی را که مسیحیان برای اثبات افضلیت مسیح بر سایر مظاهر مقدسه اقامه کنند آن است که گویند عیسی مسیح بدون پدر یعنی از روح القدس متولد گردیده ... حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات می‌فرماید: شخص بزرگوار خواه بی‌پدر، خواه با پدر یک‌سان است، بی‌پدری اگر فضیلت است، آدم اعظم و افضل از کل انبیاء و رسل است زیرا نه پدر داشت، نه مادر ... حضرت آدم را ماده حیات جسدی خاک است، حضرت ابراهیم را نطفه پاک ... انتهی.

جماعت پروتستان و ادونتیس‌ها که معروف به مسیحان سبتی هستند در این باره رساله‌های بسیار به السنه مختلفه منتشر و در آن جمیع انبیاء را خاطی و مسیح را مجرد از خطا ذکر نموده‌اند. از جمله در رساله موسومه به النبی المصوم من الخطیئه که نسخه عربیه آن نزد نگارنده موجود است، می‌گوید انبیای معظم و بزرگواری که یهودی و مسیحی و مسلم معتقدند روی هم رفته شش نفرند، از این قرار: آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و حضرت محمد و پس از تفحص و تدقیق در تورات و انجیل و قرآن، واضح می‌شود که جمیع آن‌ها بجز مسیح خاطی و گناهکار بوده‌اند ... آدم داستانش در تورات مذکور است... در قرآن هم مذکور که از آن جمله در سوره اعراف، آیه ۱۸ تا ۲۲ و در سوره طه آیه ۱۱۵ نیز به عصیان آدم تصریح شده، پس به شهادت قرآن و تورات آدم خاطی است. (به قول حافظ: پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت.)

اما نوح با آن که خداوند او را از طوفان نجات بخشید، برحسب نصوص تورات، چون از کشتی بیرون آمد به فلاح مشغول شد و درخت انگوری کاشت که پس از میوه دادن، شراب انداخت و نوشیده، مست شد ... و در قرآن نیز آیاتی

وارد که دلالت بر گناهکاری نوح می‌نماید (از جمله در سوره نوح آیه ۲۹ ... و سوره هود آیه ۴۷ ... ابراهیم نیز چون به نص تورات دو مرتبه دروغ گفت و در نزد پادشاه بت‌پرست زوجه خود را خواهر خویش معرفی کرد، وی نیز خاطی و گناهکار است و در قرآن، سوره ابراهیم آیه ۴۲ ... موسی نیز گناهگار بود. ادامه دارد



نگاهی تازه به دیانت بهائی

مسأله تبلیغ در فلسطین عثمانی و سرزمین شام
کاویان صادق‌زاده میلانی

پیرو برخی کامنت‌ها و اظهارنظرها پیرامون مسأله تبلیغ در اسرائیل امروزی که مطابق معمول در عین نادانی و ناآگاهی خُرده می‌گرفتند و در موقع تبلیغ در اراضی فلسطین و شام عثمانی ایراد می‌گرفتند به ذکر دو نکته کفایت می‌کنم. در سال‌های اخیر شنیده شده که این سؤال از سوی بهائی‌ستیزان نیز مطرح می‌شود که چرا بهائیان در اسرائیل تبلیغ نمی‌کنند؟

یکم این که الواح خطی و چاپ نشده زیادی در این مورد داریم و من رد پای برخی از این نصوص و متون را گرفته و با پیدا کردن نسخه‌های خطی آماده تکمیل بحث هستم. ولی آن چیز که مشخص است و من در زیارت اخیر خود به اسرائیل دیدم این است که گرچه دین بهائی دین رسمی در اسرائیل نیست و فقط دین یهود و مسیحیت و اسلام ادیان "رسمی" کشور هستند، ولی وبسایت‌های بهائی مجاز است و مرکز جهانی بهائی دفتری برای اطلاع‌رسانی درست به علاقمندان و محققان و جهانگردانی که میل به شناخت بیشتر آئین بهائی دارند، این امکانی است که در ایران بهائیان ندارند که مثلاً وبسایت یا تارنماهای مخصوص ویژه خود را به طور مجاز و برای اطلاع‌رسانی درست در اختیار عموم بگذارند. سایت‌های رسمی دولت مسلماً سایت‌هایی هستند که اطلاع‌رسانی درست در دستور عملشان نیست و هدفشان البته دروغ پراکنی است و مانند هر دین سلف به دین مستقبل، با حسرت و غیض و بغض می‌نگرند و چاره‌ای جز این نیست. ولی خوشمزه این‌جاست که سایت‌های بهائی فیلتر می‌شوند تا مردم از اطلاع‌یابی محروم شوند و از قضا همین وبلاگ نگاهی دیگر که مقالات طرفین را دارد

وتندترین هجمه‌ها به دین بهائی را بازتاب می‌دهد نیز فیلتر می‌شود.

دوم این که بین تبلیغ و اطلاع‌رسانی و رفع سوء تفاهم فرق بنهیم. تبلیغ به معنی استدلال کردن با استدلال نقلی یا عقلی برای اثبات حقانیت دین بهائی و پذیرش آن است. اطلاع‌رسانی به معنی ارائه درست اطلاعات و داده‌های تاریخی است. بهائیان در جاهایی از دنیا تبلیغ نمی‌کنند و صرفاً اطلاع‌رسانی می‌کنند. این به معنی عدم علاقه بهائیان به مردم آن مرز و بوم نیست، بلکه به دلایلی است که جنبهٔ محیطی و محلی دارد و بعد به آن می‌پردازیم.

تبلیغ دین بهائی به دستور حضرت بهاء‌الله در فلسطین و شام مجاز نبود. این دستور ربطی به حضور یا عدم حضور کشور اسرائیل ندارد. دربارهٔ تبلیغ در اراضی مقدس و شام عثمانی و فلسطین و اسرائیل امروزی در اثری از خادم مورخ ۹۹ هجری ق. خطاب به جمال بروجرودی داریم که:

“... لکن در جمیع احوال فرمودند به صمت متمسک باشند ... این اراضی و اطراف آن تبلیغ منع شده، منعاً عظیماً فی‌الکتاب و آن اراضی هم از اطراف محسوب است.”

و در لوحی دیگر داریم که:

“... ای نبیل بارها امر نمودیم و باز هم می‌گوییم در بریهٔ شام ذکر مالک انام جائز نبوده و نیست.”

و در لوح دیگری خطاب به نبیل اعظم داریم:

“... تبلیغ در این دیار ابداً جائز نه چه که بسیار مقتریات نفس خناس مشرک بین ناس ذکر نموده حتی گفته به اطراف مخصوص بهر تبلیغ فرستاده‌اند و حال آن که ابداً این خیال نبوده و نفوسی موجود نه که به اطراف آدم ارسال شود...” (اسرارالآثار ذیل نبیل)

این نهی از تبلیغ در مورد اراضی شام و سوریه و سرزمین‌های عثمانی بعداً از سوی حضرت عبداله‌بهاء تعدیل شد و برخی بخش‌های سرزمین عثمانی از این دستور حذف شدند. شرح این‌ها را اگر علاقمندان باشند، در آینده می‌آورم.

نامه‌ای از عالم ملکوت به عالم ناسوت

نامه کیوان رحیمیان از زندان
برای چهارمین سال درگذشت همسرش فرشته سبحانی

هرچند در عالم بالا به ما ناظری و از هر آن چه می‌گذرد باخبر، ولی دوست دارم به زبان خودم برایت بنویسم:

چهار سال از صعودت به عالم بالا می‌گذرد، چهار سالی که چندان آسان هم نگذشت. مهم‌ترین نمود برای گذشت زمان، ژیناست که به گواهی بسیاری از افراد، بیش از چهار سال بزرگ شده است و دیگر از آن کودکی که تو گذاشتی و رفتی و من گذاشتم و به زندان آمدم، خبری نیست. دختری است که به بلوغ رسیده، بیش از سنش می‌فهمد، دیگران را می‌بیند و سعی می‌کند مسایلش را حتی‌الامکان بدون بیان به دیگران، با خود حل کند و یا در درون بریزد. هنوز هم مانند دوره کودکی‌اش، در مورد چهره ظاهری‌اش اتفاق نظر وجود ندارد، بعضی شبیه تو و بعضی شبیه من و مامان می‌دانند گرچه اکنون چهره‌ی ظاهری‌اش به ما شبیه‌تر است ولی ژست‌ها و ادا و اطوارش در اکثر موارد شبیه توست. از کسانی شنیدم که تو و به ویژه نوجوانی تو را در او می‌بینند.

اعلان حکم گروه کثیری در گرگان که همسران سه نفر از دوستان هم‌بندی‌ام در این‌جا هم، جزء آن‌ها هستند درست در زمان کوتاهی پس از سؤال ژینا که "آیا بعد از دست‌گیری‌تان و در ادامه فعالیت‌های‌تان که می‌توانست چنین عواقبی را هم در پی داشته باشد، به من فکر کرده بودید؟" مرا بیش از پیش به تأمل در این چند ساله برانگیخت.

تصور کودک، نوجوان و یا حتی فرزندی که هم‌زمان پدر و مادر خود را در کنار خودش نبیند، برابم بسیار دشوار است و ژینا و آرتین را تداعی می‌کند. وقتی ایام بازداشت در بند ۲۰۹ در سال‌های ۸۳ و ۹۰ را مقایسه می‌کنم، می‌بینم که چه‌قدر سال ۸۳ دشوارتر بود، زمانی که تو هم در آن‌جا بودی و ژینا بیرون و با وجودی که در سال ۹۰ بیماری تو مجدداً عود کرده بود، من راحت‌تر آن دوران را گذراندم.

دادگاه کامران و فاران هم‌زمان شد با شدت بیماری تو و بلافاصله پس از

صعودت، ماجراهای احضار من به دادسرا و آخرین دفاع و برگزاری دادگاه و اعلام حکم بدوی. ۳۱ خرداد ۹۱ ژینا پس از اتمام امتحاناتش به سفر رفته، صبح می‌روم کارنامه او را می‌گیرم. به محض این که به طبقه سوم منزلمان می‌رسم و درب را باز می‌کنم، مامان می‌گوید از دادگاه انقلاب به عمو ایرج که وثیقه گذارم بوده زنگ زده‌اند که چرا نرفته‌ام حکم را بگیرم و تأکید می‌کنند "به او بگویید همین امروز بیاید."

بدون این که حتی لحظه‌ای بنشینم، می‌روم. با خود می‌گویم ۲۱ خرداد دادگاهم بوده است. چه قدر سریع حکم صادر شده و چه تعجیلی در آن وجود دارد!! در تمام راه به این فکر می‌کنم که حکم چه خواهد بود؟ منشی شعبه که تلاش می‌کند در ظاهر صمیمیتش را نشان دهد می‌گوید قبیل از دادگاه هم گفتم که اگر بهایی هستی و در علمی هم کار کردی، حاج آقا حکم می‌دهد. حالا شاید در تجدیدنظر بشکند. می‌پرسم چند سال، می‌گوید پنج سال. درخواست متن حکم را می‌کنم، می‌گوید امکان ندارد، بیا امضاء کن که حکم ابلاغ شد. می‌خواهم تا لاقبل متن کامل حکم را بخوانم و بنویسم. بالاخره می‌پذیرد. در تمام زمانی که می‌نویسم فقط به ژینا فکر می‌کنم، کی بگویم، همین امروز و یا صبر کنم از سفر برگردد و تازه چه‌گونه بگویم؟ متن حکم اشکالات دستوری و انشایی قابل توجهی دارد به طوری که در حین نگارش چندبار برمی‌گردم تا ببینم اشتباه خوانده‌ام یا نه؟

برای برگشت عجله‌ای ندارم، به طوری که زیر پُل سید خندان نوبتم را به نفر بعدی می‌دهم و زمان بیش‌تری طول می‌کشد تا تاکسی پُر شود. در تاکسی تصمیم می‌گیرم بعد از بازگشت ژینا از سفر به او بگویم. همان شب عزیزی از اقوام پیشنهاد می‌کند "دست ژینا را بگیر و از ایران برو" در پیشنهادش صمیمیت، نگرانی و محبت را حس می‌کنم و حرفش تعارضی که گاه از سال ۶۳ در ذهنم وجود داشته و طبعاً در آن لحظات هم وجود داشت، عینیت بخشید، تعارضی که یک طرفش باور و اعتقاد قلبی به این است که نه‌تنها کار خلافی مرتکب نشده‌ام، بلکه تمام تلاشم برای ایجاد امکان تحصیل برای جوانان محروم از آن و استحکام بنیان خانواده، ایجاد ارتباط مناسب بین افراد و پرداختن به تنها راه تغییر یعنی آموزش و ارتباط بوده است. علاوه بر این که ایرانی‌ام و حق دارم در سهم از حقوق همه شهروندان بهره ببرم و طرف دیگرش تصور زندان و محرومیت از در کنار ژینا بودن و ایفای عهدی که با تو برای نگهداری ژینا بستم و سعی در تربیت و کمک به رشد و شکوفایی او است. ماندن و یا رفتن که لاقبل از سال ۶۳،

پس از شهادت بابا، بارها به آن فکر کرده‌ام و هر بار ماندن را انتخاب کرده‌ام. پس تصمیم چندان دشوار نیست، می‌مانم و تمام تلاشم را برای شکستن حُکم و یا حداقل جلب نظر افکار عمومی بر ظلم وارده می‌کنم، این همان موضوعی است که ماه گذشته سعی کردم برای پاسخ به سؤال ژینا به او توضیح بدهم. او پرسیده بود آیا بعد از بازداشت‌تان در سال ۸۳ به من فکر کردید؟ چرا از ایران نرفتید و ، به او گفتم که بارها به تو فکر کردیم و با هم حرف زدیم، حتی پس از دیدن فیلم "به نام پدر" وقتی از سینما بیرون آمدیم از مامان (تو) پرسیدم آیا ما حق داریم جای ژینا تصمیم بگیریم در ایران بمانیم و چنین مسیری را در زندگی انتخاب کنیم. پس از مشورت به این نتیجه رسیدیم که این باور ماست و چون تو در خانواده‌ای با چنین اعتقادی به دنیا آمده‌ای، در این مسیر همراه ما هستی تا زمانی که خودت به بلوغ بررسی و مسیر زندگی‌ات را انتخاب کنی و بخواهی بهایی بمانی یا نه، ایران بمانی و یا نه؟ در آن زمان در سنی نبودى که بتوانیم مسئله را با تو در میان بگذاریم و با تو مشورت کنیم.

ما فکر کردیم و می‌کنیم که آن تصمیم درست بوده است، ولی شاید چندان منصفانه نبوده باشد، چون در آن زمان حق انتخاب نداشتی و به نوعی بخشی از جبر زندگی تو شد. فکر کنم ژینا پاسخ را پذیرفت، چون پرسیدم اگر تو الان در موقعیت ما باشی چه می‌کنی؟ او هم گفت شاید همین تصمیم را بگیرم. به او گفتم با اطمینان می‌گویم که به تو فکر کردیم و نهایت تلاش‌مان را برای کاهش تبعات آن به کار بردیم، ثبت نام تو در مدرسه‌ای متفاوت، تغییر کار من، اختصاص وقت بیشتر برای با تو بودن و ایجاد فرصت‌هایی که بتواند به آرامش و رشد تو بیانجامد و البته این را هم می‌دانم که شاید بعضی چنین فکری را نکرده باشند. پرسش ژینا که به نظرم مدت‌ها ذهنش را مشغول کرده بود و با تمام ویژگی‌هایی که در ابتدای این نامه برایت نوشتم، بالاخره حاضر به طرح آن شده بود، علی‌رغم به چالش کشیدن تمام افکار و احساساتم، خوشایند بود، چون از اعماق وجودش برآمده و نشانگر شدت فشاری است که در این مدت متحمل شده و باعث شده به شک بیفتد و بخواهد اطمینان یابد، تحسینش می‌کنم که تردیدهایش را در میان می‌گذارد.

هم زمانی کم و بیش این پرسش و احتمال تکرار آن برای عزیزانی دیگر باعث شد که حالا خودم به سال‌های ۹۰ و ۹۱ بازگردم و وقایع و عملکرد خودم را بازبینی کنم. ژینا تاکنون پرسشی از این دوران نکرده ولی تصور خانواده‌های کاشانی، فهندژ،

سنای، جذباتی و معلم که در چنین مسیری قرار گرفته‌اند و امیدوارم که مسیرشان تغییر پیدا کند، مرا بر آن داشت تا آن ایام را به خاطر آورم و به نوعی ثبت کنم و تلاش کنم تا علاوه بر ثبت بخشی از وقایع زندگی‌مان، احساسات پشت آن‌ها را هم صادقانه بیان کنم.

از همان روز که حکم به من ابلاغ شد دائماً فکر می‌کردم چه می‌توانم بکنم؟ به راه‌هایی برای تظلم و تجدید نظر و در صورت عدم موفقیت که احتمالش هم زیاد بود، به راه‌هایی برای گذران راحت‌تر این دوران برای همه و به ویژه ژینا فکر می‌کردم، در کم‌تر از یک ماه فاران هم برای اجرای حکم بازداشت شد و به یک‌باره تمام دل‌نگرانی‌ها و دغدغه‌هایم مضاعف شد.

حالا آرتین هم به ژینا پیوسته بود و دیگر به طور کامل با هم زندگی می‌کردیم. ضربه دستگیری فاران برای ژینا، آن هم پنج ماه پس از صعود تو بسیار شدید بود، در حالی که آرتین واکنش چندانی نداشت و من هنوز پس از چهار سال نمی‌دانم او در آن زمان چه می‌اندیشید و چه‌گونه آن چنان عمل کرد. بازتاب غم، رنج، نگرانی و تمام عواطف و احساس‌های آن شب را در یادداشتی به نام "آسمان هم گریست" نوشتم. به این طریق تلاش کردم شدت هیجان وارده را با سهیم شدن با دیگران کم کنم و ضربه نهایی هم با فاصله ۵۰ روز، با خبر تأیید حکم و احضار به زندان وارد شد. یادآوری بعد از ظهر ۱۳ شهریور، بعد از تلفن اجرای احکام هم چنان قلبم را می‌فشارد. نیمه‌های آن شب در یادداشت "از تاریخ شکوه می‌کنم" غم و استیصالم را با دیگران سهیم شدم. این یادداشت به کمک بعضی از دوستان به سرعت منتشر شد و حدود یک روز پُربیننده‌ترین یادداشت سایت بالاترین بود و منجر شد تا حمایت، محبت و هم‌دلی بسیاری از انسان‌های شریف در ایران و خارج، چه کسانی که می‌شناختم و چه نمی‌شناختم را دریافت کنم و باعث شد علاوه بر تأیید حق به حمایت و پشتیبانی بسیاری دیگر هم پشت گرم باشم.

فرایند دادگاه تا اجرای حکم در مورد من بسیار سریع و به نوعی استثنایی طی شد و با سرعت من متناسب نبود. در آن مدت سعی کردم برنامه بریزم و کمک بطلبم. از شیوا، خاطره و نوای فامیل تا شب‌نم و نسیم دوست خواستم هرکدام کاری کنند. چه اینان و چه خیلی‌های دیگر صمیمانه و سخاوتمندانه وقت، انرژی، خانواده و در کل زندگی‌شان را با ما سهیم شدند. هنوز وقتی به یاد می‌آورم که یکی از دانشجویان رشته روان‌شناسی از شیراز زنگ زد و به خانه‌مان آمد، با چمدانش آمده بود تا بماند و به بچه‌ها خدمت کند، اشک شوق در چشمانم حلقه می‌زند و واقعاً نمی‌دانم چه‌گونه خواهم توانست مراتب

قدردانی و سپاس عمیق قلبی‌ام را به همه این افراد ابراز کنم، شاید هم هرگز نتوانم. ناگفته پیداست که بزرگ‌ترین پشتگرمی‌ام وجود مامان بوده و هست که اسطوره صبر و تحمل است که عمود خیمه خانواده‌مان بوده است و خواهد بود و در تمام این سالیان، از دهه ۶۰ تاکنون، بار مسئولیت زندگی همه ما را به دوش کشیده است.

سعی کردم به همه چیز فکر کنم، به محل سکونت، رفت و آمد به مدرسه، امور حقوقی و حضانت بچه‌ها حتی در هر زمینه به دونفر وکالت تام دادم تا مشکلی پیش نیاید. با اصرار و تلاش توانستم ۱۵ روز وقت اضافه بگیرم و بالاخره در ۹ مهر لحظه وداع و ورود به زندان را تجربه کردم که سخت‌ترین تجربه زندگی‌ام بوده و هست. یادآوری هقیق‌های ژینا که دست در کمر یک‌دیگر داشتیم و آرتین که دو دستش را در گردنم حلقه کرده بود و در آخر به زور از من جدایشان کردند، غم عالم را به دلم می‌ریزد. یادآوری آرمان والای‌مان و هزینه‌هایی که در طی ۱۷۰ سال برای تحقق آن پرداخت شده است و سهم کوچک ما در تحقق این آرمان باعث التیام این زخم عمیق و آرامش نسبی و کاسته شدن سنگینی باری است که در این مدت کشیدم. جالب است بدانی با وجودی که فکر می‌کردم تا حد ممکن همه جوانب کار را دیده‌ام، ولی گذر زمان و مواجهه با شرایط نشان داد که این‌طور نبوده است و بعضی از پیش‌بینی‌ها درست درنیامد، محل زندگی تغییر کرد، مدرسه ژینا عوض شد، ولاجرم تغییراتی در مسیر زندگی پیش آمد.

نمی‌دانم اگر کسی این نامه را بخواند می‌پندارد من ضعیف هستم و یا با طرح این مسایل از قوه استقامت و پایداری افراد می‌کاهم، همان‌گونه که آن موقع عده‌ای چنین می‌انگاشتند یا نه، خودم چنین تصویری نداشته و ندارم. فکر می‌کنم ابراز صادقانه آسیب‌پذیری‌ام باعث می‌شود با خودم و دیگران ارتباط قوی‌تر و عمیق‌تری بسازم و برای خودم واضح سازم که این مسیر را با تمام فراز و نشیب آگاهانه انتخاب کرده‌ام.

باور دارم که مسیر سختی را گذرانده و می‌گذرانم، زمین خورده‌ام و بلند شده‌ام و به راهم ادامه داده‌ام. عده‌ای دستان مرا گرفتند و شاید من هم دستان دیگرانی را گرفته باشم. سعی کرده‌ام ایمانم به مسیری که برگزیده‌ام را نه با انکار افکار و احساسات خودم و دیگران و یا کتمان واقعیات و سختی‌هایی که اطرافیانم مثل ژینا، آرتین، مامان، خاطره، شیوا و خانواده‌هایشان ... به مراتب بیش از من متحمل شده‌اند، بلکه با پذیرش آن‌ها و ابراز و سهمیم شدن‌شان با دیگران افزایش دهم.

شاید دست‌مایه‌ای شود برای آیندگان که غم‌ها، رنج‌ها و نگرانی‌ها را در کنار امیدها، رضایت‌ها و شادمانی‌ها به تصویر بکشند. لحظه‌ای که بعد از چهار هفته زینا را در آغوش می‌کشم و عاشقانه به صحبت‌های تُندتُند و باهیجان او گوش می‌کنم، به چشمانش که برق می‌زند خیره می‌شوم، از غم‌ها و شادی‌هایش می‌گویم و با تمام وجودش سعی می‌کند دیگران را ببیند، از آرتین کوچولو تا مامان پیرم، شک‌هایش را بیان می‌کند، خواسته‌هایش که متناسب با خواسته‌های دیگران نیست را پنهان می‌کند و اخیراً به مفهوم خدمت توجه می‌کند. در آن لحظه به او می‌بالم و در قلبم احساس رضایت و شادی می‌کنم و حتی به این حرف کامران می‌رسم که شاید اگر من و تو در کنارش بودیم نمی‌توانستیم این قابلیت‌های او را به عرصه شهود درآوریم.

مهم هم نیست اگر لحظه‌ای بعد موضوع جدیدی نگرانم می‌کند و ساعت‌ها ذهنم را پُر کند. مهم این است که زندگی جریان دارد.

زندگی خالی نیست، مهربانی هست، سبب هست، ایمان هست، آری آری تا شقایق هست، زندگی باید کرد.

دوستدار همیشگی‌ات

کیوان

۲۴/۱۱/۹۴ - زندان رجایی شهر



اجتماعات چند ملتّی و اشکالات دُول میزبان

جناب دکتر م. مشرفزاده اعلیٰ الله مقامه

مهاجرت مردمان به کشورهای دیگر همیشه وجود داشته ولی از نیمه دوّم قرن گذشته به طور متصاعدی اضافه گشته است. از علل مهمّ آن می‌توان فقر، بیکاری، ظلم و ستم، عدم عدالت و آزادی، آسان شدن مسافرت و غیره را بیان نمود و این مهاجرت‌ها بیشتر به سوی کشورهای اروپائی و آمریکای شمالی است. از نظر دیانت مقدّس بهائی این مهاجرت‌ها ایجاد موفقیّت‌های بی‌شماری را برای احبّاء که بعضی از آنان نیز از جمله مهاجرین‌اند نموده است تا به دستور بیت‌العدل اعظم الهی با دیگران معاشرت و دوستی نموده و آنان را از روش زندگانی خود ومحسّنات آن که در ظلّ تعالیم الهی به وجود آمده آگاه سازند و مبانی و اصول این دیانت و مخصوصاً جنبه جهان شمولی آن را به دیگران با عمل و بیان نشان داده و زمینه را برای تبلیغ و نشر نفعات مهیّا نمایند. زیرا در یک خیابان و یا محله ممکن است یهودی و مسیحی و مسلمان و هندی و بودائی و حتّی بی‌دین وجود داشته باشند که چه خوب است که صلاهی عامّ نموده و بهره‌گیری کرد.

می‌توان گفت که کار تبلیغ آسان شده و گروه‌های مختلف مردم با پای خود از مسافات بعیده به همسایگی ما آمده‌اند تا از فیضان باران محبّت الهی برخوردار شوند و این در حقیقت سیاست‌الله است برای پیشرفت و انتشار امر، و چه بهتر که از این موقعیّت حداکثر استفاده را نموده و رضایت حق را فراهم سازیم. امّا از نظر دولت‌های میزبان که باید با مسائل مهمّی از قبیل فقر و بیکاری میهمانان، خرابی محیط زیست، تشکیل محله‌های فقیرنشین در وسط شهرها، عدم توافق اخلاقی و روحی و رقابت‌های بین میهمانان و حتی مبارزه با جنایات و

نافرمانی‌ها مبارزه کند مشکلات عدیده‌ای تولید شده است.

آقای هندریک ام وروم (Hendrik M. Vroom)^۱ جامعه‌شناس، در طی مقاله مفصلی دوای این درد را در تعلیم و تربیت مردم و آموزش جهان‌دوستی و جهان‌بینی می‌داند و معتقد است که دولت‌ها در این موضوع احتیاج شدید به همکاری و تشریک مساعی مردم دارند. او می‌گوید که:

تمام دُول آزاد جهان مواجه با این سئوالند که چگونه می‌توان در عین رعایت آزادی افراد، آنان را وادار به هم‌بستگی و احساس مسئولیت متقابل نمود؟ و پس از شرح جزئیات به این نتیجه می‌رسد که ایجاد جوامع سالم با جهان‌بینی واقعی این مشکل مهم را حل می‌کند. آنگاه است که مردم همسایگانی خوب، طرفداران خانواده و دوستان صمیمی با کسانی که قبلاً آن‌ها را نمی‌شناختند خواهند گردید.

دولت مثلاً می‌تواند تعمیر مجتمع‌های آپارتمانی، پرورش درختان و چمن‌کاری در محل‌های خشک، آسفالت خیابان‌ها و کمک مردم در ایجاد کسب و کار و مبارزه با فقر بکند، ولی عامل مؤثر اصلی وجود شهروندان دانا، نیکوکار و فعال است که باعث بهبود وضع اجتماع بشوند. منشاء هم‌بستگی اجتماعی دارا بودن دید جهانی (World View) است. دانشمند هلندی هنک وُلدرینگ (Henk Woldring)^۲ پروفیسور فلسفه سیاسی در کتاب خود راجع به هم‌بستگی و ائتلاف چند ملت می‌نویسد: (ترجمه از هلندی)

”چگونه می‌توان کشوری را بوجود آورد که در آن حیات آدمیان محترم شمرده شده، مردم یک‌دیگر را مساعدت نمایند، آزادی آنان رعایت شود و عدالت توأم با وحدت منافع و مسئولیت (Solidarity) موجود گردد؟ و نتیجه می‌گیرد که علاوه بر تمدن حقیقی، حساسیت اخلاقی (Moral Sensitivity) و روحیه حساس نیز لازم است.

وُلدرینگ می‌گوید اگرچه داشتن دیانت و مذهب برای حساسیت اخلاقی مفید است ولی آنچه که دیانت به عنوان نصّ و روایت ارائه می‌دهد مشکل را حل نمی‌کند، زیرا موقعیت‌ها و مناسبات مرتباً در تغییر است و هر مشکلی راه حل

جدیدی را لازم دارد. فی‌المثل می‌گوید همان‌طور که بیماری‌ها مراحل مختلف دارند و هر مرحله‌ای داروی جدیدی را لازم دارد، مردم نیز باید وضع اخلاقی و رفتار خود را با محیط‌های جدید توافق دهند. مذهب لازم است، ولی کافی نیست، قوانین قدیم بایستی به حسب تغییرات موقعیت‌ها و احتیاجات دگرگون شود. رویهم‌رفته این شخص دیانت را خیلی دوست ندارد، زیرا در همه ادیان امر به اطاعت از اوامر (Obedience) موجود است و او خود را عاقل و با تدبیر (Prodent) می‌نامد.

او رویهم‌رفته گرفتاری‌های مادی و دنیوی را هسته مسائل اخلاقی (Seeds of Morality) می‌داند که باید به وسیله دولت‌ها و همکاری ملت‌ها حل شوند تا تمایل به پیش جهانی و تحقق آن انجام پذیرد.

به نظر می‌رسد که این دانشمند و بسیاری از فیلسوفان دیگر یا از امر مبارک بی‌اطلاعند و یا این‌که اطلاعاتشان سرسری و سطحی است، حتی در این مقاله مفصل خود از دیانت بهائی اسمی نبرده است. آگاهی وی و دیگر دانشمندان بر مطالب زیر ضروری به نظر می‌رسد:

۱ - بهائیان دیانت را برای هدایت و ترقی و تکامل نوع انسان بطوری لازم و ضروری می‌دانند که بدون آن تمدن واقعی وجود نخواهد داشت. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید:

”دین نوری است مبین و حصنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم چه که خشیه‌الله ناس را به معروف امر و از منکر نهی نماید. اگر سراج دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد. نیر عدل انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور بازمانند، هر آگاهی بر آنچه ذکر شد گواهی داده و می‌دهد.“^۲

۲ - در مورد ”اطاعت“ که آقای ولدرینگ آن‌را دوست ندارند باید گفت که در دیانت مقدس بهائی اطاعت کورکورانه و بدون تحقیق وجود ندارد. انسان نباید فقط به دلیل آن‌که بهائی‌زاده است خود را بهائی بنامد، بلکه باید پس از بلوغ شخصاً تحقیق و تحرّی حقیقت بکند و با تمام وجودش بداند که حضرت بهاء‌الله مظهر ظهور کلی الهی هستند، آن‌وقت می‌تواند اوامر و نواحي او را به دل و جان

پذیرفته و عمل کند. حضرت بهاء الله می‌فرماید:

”انسان چون به مقام بلوغ فائز شد باید تفحص نماید و متوکلاً علی الله و مقدساً عن الحبّ والبغض در امری که عباد به آن متمسکند تفکر کند و به سمع و بصر خود بشنود و ببیند، چه اگر به بصر غیر ملاحظه نماید از مشاهده تجلیات انوار نیر عرفان الهی محروم ماند. احزاب مختلفه در عالم موجود و هر حزبی خود را حق دانسته و می‌دانند به قوله تعالی کُلّ حزبٍ بما لَدِیْهِمْ فرعون (هر حزبی به آن‌چه نزدشان است شادی می‌کنند).“^۴

بیمار باید اول در شناخت و انتخاب پزشک حاذق بکوشد و پس از آن لازم است نسخه و دستورات او را عمل نماید تا شفا یابد. باز حضرت بهاء الله فرموده:^۵

”رگ جهان در دست پزشک دانا است، درد را می‌بیند و به دانائی درمان می‌کند. هر روز را رازیست و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید، دیده می‌شود گیتی را دردهای بی‌کران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از باده خودبینی سرمست شده‌اند پزشک دانا را از او باز داشته‌اند، اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده‌اند. نه درد می‌دانند، نه درمان می‌شناسند. راست را کژ انگاشته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند. بشنوید آواز این زندانی را، بایستید و بگوئید شاید آنان که در خوابند بیدار شوند.“

۳ - در مورد همکاری با دولت‌ها و کوشش و تلاش برای بهترین و مفیدترین شهروند (Citizen) بودن دستور اکید دیانتی ما اینست که حضرت عبداله‌بهاء فرموده:

”بهائیان) نه به تلویح بلکه به نص صریح مأمور به اطاعت حکومتند و صداقت به دولت، بلکه به جانفشانی به جهت عزت ابدیه عالم انسانی ... اینست روش و سلوک بهائیان ... انسان را عزت و بزرگواری به پاکی و راستی و خیرخواهی و عفت و استقامت است نه به زخارف و ثروت. اگر نفسی موفق شود که خدمتی نمایان به عالم انسانی علی‌الخصوص به ایران نماید سرور سروران است و

عزیزترین بزرگان ...^۶

۴ - اما راجع به بینش جهانی (World View) این بینش را حضرت بهاء‌الله در ۱۵۰ سال پیش به جهانیان و مخصوصاً پیروان خود بر پایه وحدت عالم انسانی و صلح عمومی اعلام فرموده است و در همان موقعی که سلاطین عالم و مخصوصاً زمامداران کشورهای اروپائی غرق در میهن‌پرستی افراطی بودند، حضرت بهاء‌الله فرمود:

”ليس الفخر لمن يحب الوطن بل لمن يحب العالم. یعنی دوستی وطن افتخاری ندارد بلکه افتخار برای کسی است که همهٔ عالم را دوست داشته باشد. در این دیانت میهن دوستی عاقلانه بسیار پسندیده و محبوب است، ولی اگر کسی با غرور به آن افتخار کند و به آن سبب زادگاه خود را برتر و بالاتر از سایر کشورهای دنیا بداند پسندیده نیست و در حقیقت دلیل خودپسندی می‌باشد. دوستی پدر و مادر و زن و فرزند برای همه طبیعی و محبوب است ولی اگر کسی معتقد باشد که آنان بهترین‌اند بدیهی است که خودپسندی و بر پایه حبّ ذات هیجانی و غیرعاقلانه است. حضرت شوقی ربّانی فرموده‌اند:

”آیا این بحران‌های پی در پی که جامعه کنونی را به لرزه می‌افکند در درجه اوّل بدان سبب نیست که پیشوایان و زمامداران جهان عاجز از آن بوده‌اند که مقتضیات این عصر را درست تشخیص داده و یکباره خود را از افکار از پیش ساخته و عقاید دست و پاگیرشان برهانند و دستگاه حکومتشان را چنان تغییر دهند که با موازین وحدت عالم انسانی که حضرت بهاء‌الله اعلان فرموده و مقصد اصلی و نهائی و وجه ممیّزه آئین خویش قرار داده است تطبیق نماید؟ زیرا اصل وحدت عالم انسانی که سنگ بنای نظام جهان‌آراء حضرت بهاء‌الله است تحقّقش ممکن نیست جز آن که طرح بدیعی برای اتحاد بشر تنفیذ شود.“^۷

در خاتمه چه خوبست وسیله‌ای فراهم شود تا با ارسال یک پیام جامع و مانع دانشمندان و محققین روشنفکری چون آقای وُلدرینگ از امر مبارک چنانچه باید و شاید اطلاع حاصل کنند.

منابع

- ۱ - مجله Studies in Interreligious Dialogue چاپ بلژیک ۲۰۰۷ / ۱۷ / ۱
- ۲ - آقای هنک وُلدرینگ (Henk Woldring) عضو انجمن دموکراتیک مسیحیان که ۸ سال نیز سناتور کشور هلند بوده است. او کتاب‌های زیادی درباره مباحث و افکار سیاسی بر پایه دوستی ملل نوشته است.
- ۳ - امر و خلق، جلد دوم، صفحه ۸۷.
- ۴ - پیام ملکوت، فصل تحری حقیقت، صفحه ۱۱.
- ۵ - پیام ملکوت، فصل وحدت اساس ادیان، صفحه ۲۴.
- ۶ - مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۹، صفحه ۲۴۵.
- ۷ - ندا به اهل عالم، صفحه ۳۲.



برگرفته از کتاب دولت عشق

زندگی نامه استاد محمد علی سلمانی

به کوشش جناب ایرج مهین گستر

دنباله مطالب پیشین

“... روزی در راه گفتم: ملا علی تو چندی قبل به من گفتی که بابی هستی، در این قول صادقی یا نه؟ گفت: بلی هستم. گفتم: از تو یک کلمه سؤال می‌کنم، یک کلمه جواب بده. گفت: سؤال کن. گفتم: این سیدی که ادعای بابت فرموده در مسئله توحید چه می‌گوید؟ ملا علی فکر کرد و گفت: می‌فرماید، به عالم حق کسی راهی ندارد، حق، حق است و خلق، خلق. این حرف را که شنیدم، بسیار متأثر شدم و در همان جا به خاک افتادم و سجده کردم و گفتم این شخص حق است. باری کم کم جويا شدم تا آن که خود بابی شدم و با بابی‌ها معاشرت پیدا کردم...”

در این زمان است که کوس رسوائی و دلدادگی او بر سر هر کوی و بازار نواخته می‌گردد. پدر همسرش، چون از عقیده و ایمان جدید وی مطلع می‌شود، همسر جوان و طفل دختر او را از وی جدا می‌کند و در اصل با وی قطع رابطه می‌فرماید. در نجف آباد اصفهان با چند نفر دیگر از مؤمنین به امر حضرت اعلی گرفتار و به زندان می‌افتد. پس از دو ماه به امر حکومت (خانلر میرزا احتشام‌السلطنه) چند نفری از زندان خلاصی می‌یابند. ملا علی و آقا محمد جواد را در میدان شاه اصفهان شهید می‌کنند. جناب محمد علی و شخص دیگری به نام عبدالکریم را با بریدن گوش و دماغ برای عبرت دیگران در کوچه و بازار شهر گردش می‌دهند و سپس آن‌ها را رها می‌سازند.

این واقعه در سال ۱۲۶۸ قمری (برابر با ۱۸۵۲ میلادی) به وقوع پیوست. پس از آزادی از دست دژخیمان مدتی به طول می‌انجامد تا زخم‌های آن‌ها بهبود یابد.

طی گذشت ایام، حال زمانی است که جناب محمد علی، حوادث و رویدادهای عدیده‌ای را پشت سر گذارده، پس از به شهادت رسیدن حضرت رب‌اعلی و وقایع مهمه بعد از آن تا سرگونی حضرت بهاء‌الله و عائله مبارکه به بغداد، مصمم‌تر از گذشته، فارغ‌البال از تمام جور و جفای نابخردان و ناشنوایان، به فکر مهاجرت و پرواز به کوی جان‌جانان می‌افتد و این تصمیم آنی او را راحت نمی‌گذارد، بدیهی است برای تهیه مخارج سفر و توشه راه، شروع به کار در حمام‌های عمومی می‌نماید.

یک سال پیش از عزیمت جمال مبارک و همراهان از بغداد به استامبول و سپس به ادرنه، جناب محمد علی سلمانی به اتفاق چند نفر از دوستان اصفهانی که خود آن‌ها را تبلیغ نموده بوده، به همراهی یار هم‌بند دیگر عبدالکریم اصفهانی و سید حسین اردستانی از مؤمنین اولیه، با کاروان زوار کربلا همراه شده عازم بغداد می‌شوند، تا به حضور جمال مبارک برسند. در بغداد چنان شوق زیارت در وی شلعه‌ور می‌شود که بدون درنگ خود را به بیت مبارک می‌رساند تا به حضور حضرت بهاء‌الله مشرف شود.

“... رفتیم حضور، میرزا آقاخان بود، آقا میرزا محمد قلی بود، مرحبا فرمودند، من به همان نظر اول دلم را باختم و دیدم همه چیز ایشان غیر از سایرین است، اما همین قدر معتقد بودم که این شخص بزرگ طایفه است ولی من سلطنت و بزرگی که در طلعت مبارک دیدم یقین کردم که هر که هست اوست...”

جناب محمد علی سلمانی از این پس در التزام هیکل مبارک بسر می‌برده و در بغداد مأمور می‌شود که هر زمان حضرتشان به حمام تشریف بردند، به انجام خدمات هیکل مبارک بپردازد، و سایر اوقات به خدمات در بیت مبارک مشغول

باشد. در بغداد با دختری از اهالی به نام (مریم) ازدواج می‌نماید که تا واپسین روز حیات با وی زندگی می‌نماید و صاحب چند اولاد می‌گردد. جناب محمد علی سلمانی در خاطرات خود از اجتماع احبّاء در مزرعهٔ وشاش و نزول لوح ملاح‌القدس و ایام مبارک رضوان و اظهار امر علنی مبارک در باغ نجیبیه بغداد سخن می‌گوید:

”... چند روزی به باغ بیرون شهر تشریف بردند. در آن‌جا خیمه زده بودند و باغ نجیب پاشا بود. در باغ اظهار امر علائیه فرمودند، یعنی از ظهور حضرت ربّ اعلی صحبت می‌فرمودند که او قائم بود، امر اوست و در ضمن به لحنی مخصوص اظهار امر خود را هم می‌فرمودند و تا دوازده روز در آن باغ تشریف داشتند...”

پس از سپری شدن مدّت دوازده روز که به ایام رضوان مشهور گردید، موکب مبارک جمال اقدس ابهی و عائله مبارکه و همراهان به سوی استامبول حرکت می‌نمایند. جناب محمد علی سلمانی در رکاب مبارک پیاده طیّ طریق می‌نمود و مسئول حفظ اثاثیهٔ کاروان بوده. وی در تقریرات خود از حوادث بین راه سخن می‌گوید و این که برای اولین بار “ازل” را که ناشناس بوده و دفعتاً بین راه به کاروان ملحق گردیده، می‌شناسد. پس از استامبول و سرگونی جمال مبارک به ادرنه، ملازم بیت مبارک بوده و با جناب آشچی همکاری داشته و آبدارخانه را اداره می‌نموده و در اوقات مقتضی به خدمات خود در حمام نیز ادامه می‌داده.

در خاطرات خود از افعال و اعمال ناشایسته و از بی‌خودی میرزا یحیی برادر ناتنی جمال مبارک می‌گوید و از دسائس سید محمد اصفهانی و حاجی میرزا احمد و مخالفت‌های آنان، سپس زهرآلوده نمودن منبع آب مشروب عائله مبارکه و مسموم ساختن غذای جمال مبین و در آخر زمانی که دستش از همه‌جا کوتاه می‌شود و دسائس و تبلیغات زهرآگین وی و همدستانش راه به جایی نمی‌برد و به دنبال هر نقشه شیطانی رسوائی به بار می‌آورد، در صدد اغوای استاد محمد علی سلمانی مبنی بر به قتل رساندن جمال مبارک برمی‌آید. یک روز که در حمام در

انتظار جمال مبارک بوده، ازل وارد می‌شود ... در گوشه‌ای از این خاطرات آمده است:

”... ازل آمد و سر و تن شست و حنائی هم گذاشت. من نشستم خدمتش بکنم، این شروع کرد به صحبت و نصیحت کردن، در این حال وی شروع به صحبت نموده از حاکم نیریز که احباب را به قتل رسانده، و دشمن دیرین امرالله بود، بعد تعریف زیادی از شجاعت و تهور کرد که بعضی‌ها فطرتاً شجاعند، هر وقت باشد صفت شجاعت از آن‌ها ظاهر خواهد شد. وی سپس داستان یکی از اطفال ده و یا پانزده سالهٔ احباء نیریز را که یکه و تنها باقی مانده بود تعریف کرد، و گفت: یک روز وقتی که حاکم به حمام رفته بود این طفل با چاقوئی وارد حمام شد و هنگامی که حاکم از خزینه خارج می‌شد این طفل با چاقو شکم او را درید، حاکم با داد و فریاد کمک خواست و نوکرهای او هراسان از رختکن حمام داخل شدند و وقتی طفل را با چاقو دیدند، به جانبش حمله کردند. لذا پسر را آنچه توانستند زدند و بعد رفتند سر اربابشان ببینند حالش چطور است. این پسر با آن‌که زخم خورده بود از جا حرکت کرد، مجدداً چاقوئی به حاکم زد. بعد تعریف از شجاعت کرد که چقدر خوش است انسان شجاع باشد و اضافه کرد: حالا ببین با این امر چه می‌کنند، همه کس حتی برادر خودم بر علیه من قیام کرده است و من بیچاره آنی راحت ندارم، و نوعی شده است که رفاه رفع شده.

لحن گفتار او طوری بود که گوئی چون وصی حضرت اعلی است مظلوم واقع شده و برادرش (اعوذ بالله) غاصب و متعدی، حق او را غصب نموده است. باز هم به مدیحه‌گوئی از شجاع پرداخت و اظهار داشت که امر الهی احتیاج به کمک دارد. منظور او از تمام این مطالب، چه داستان حاکم نیریز و چه تحسین شجاعت و شهامت و چه تشویق‌هایی که از من به عمل می‌آورد، همه آن بود که مرا وادار به قتل جمال مبارک نماید. این سخنان چنان مرا آشفته و پریشان کرده بود که درتمام عمر چنان حالی را به یاد نمی‌آورم. گوئی طاق حمام بر سرم خراب شده

بود. متوحش شدم و هیچ حرفی نزد، رفتم به رختکن حمام روی سکو نشستم. در نهایت انقلاب با خود فکر می‌کردم که می‌روم توی حمام سرش را می‌برم، هر طور بشود، بشود. ولی سپس فکر کردم که کُشتن او چندان هم ساده نیست و ممکن است با این کار موجب آزرده‌گی خاطر جمال مبارک بشوم.

در آن حال با خود می‌اندیشیدم که پس از کُشتن این مرد، اگر حضور جمال مبارک بروم به من بفرمایند چرا او را کُشتی، چه جوابی بدهم؟ و این افکار مانع از آن شد که قصد خود را عملی کنم. به حمام برگشتم و در حالی که بی‌نهایت غضبناک بودم به ازل گفتم: "... پاشو برو گم شو، پاشو برو بیرون..." او در حالی که دست و پایش به لرزه افتاده بود با لکنت زبان از من خواست که آبی بر سرش بریزم تا حنایش شسته شود. من یک آبی ریختم، شسته، نشسته با کمال ترس از حمام خارج شد، رفت و دیگر هیچ‌وقت او را ندیدم. اما من حالی داشتم که به هیچ قسم آرام نمی‌شدم و هیچ چیز قادر به آرام کردنم نبود. اتفاقاً آن روز جمال مبارک به حمام تشریف نیاوردند ولی آقا موسی کلیم آمد. من به او گفتم امروز ازل با پیشنهاد ننگین خود مرا آتش زد. آقا میرزا موسی گفت: ازل سال‌ها است که در این اندیشه است، به او اعتنا نکن چون افکار او همیشه این قبیل بوده است. مرا نصیحت کرد و رفت. آن روز کس دیگری به حمام نیامد، بنابراین حمام را تعطیل کرده رفتم بیرون خدمت سرکار آقا، عرض کردم امروز میرزا یحیی با سخنان خود چنان خشم مرا برانگیخت که می‌خواستم همان‌جا او را به قتل برسانم، ولی این کار را نکردم. سرکار آقا در جواب فرمودند:

"که این مطلب برای همه کس قابل درک نیست و بهتر است آن را مخفی نگهداشته به کسی ابراز نکنم."

بعد آمدم به میرزا آقا جان گفتم، تفصیل اینست برو حضور مبارک عرض کن. او رفت و برگشت و به من گفت:

"... که فرموده بودند برو استاد محمد علی را نصیحت کن، که از این

مطلب با کسی چیزی نگوید.

آن شب، تمام نوشته‌جات ازل را جمع‌آوری کرده و به قهوه‌خانه (چایخانه) بیت مبارک رفتم و آن‌ها را در منقل به آتش سپردم. قبل از این که این کار را انجام دهم آن‌ها را به هفت هشت نفر از احباب که در آن‌جا بودند نشان داده، گفتم: این‌ها نوشته‌جات ازل هستند. احبّاء به کار من اعتراض کردند و پرسیدند چرا چنین کاری کردم، در جواب گفتم: که من تا امروز خانه این ازل را سجده می‌کردم، ولی حالا او در نظر من از سگ هم پست‌تر است.

حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع راجع به این واقعه چنین می‌نویسند: "... با آن که هیکل مبارک با استاد محمد علی سلمان امر فرموده بودند از این واقعه با کسی اظهاری نکند ولی او آرام و قرار از دست داده بود، آن راز را برملا ساخت و باعث حیرت و وحشت احبّاء گردید."

حضرت بهاءالله راجع به آن حادثه چنین می‌فرمایند:

"چون سرّی که میرزا یحیی در سینه مستور داشت به اراده الهی مکشوف گردید، نیت‌اش را انکار نموده و آن را به همان خادم (استاد محمد علی سلمانی) نسبت داد."

جمال مبارک در سوره هیکل به این واقعه اشاره می‌فرمایند:

"و شاور فی ذالک مع احد من خدامی و اغواه علی ذالک اذا نُصرتی الله بحدود الغیب والشهاده و حِفظنی بالحق ..."

ادامه دارد

برگرفته از کتاب مقام زن از آغاز تا امروز

نگاهی کوتاه درباره پیشرفت زنان ایران

جناب منوچهر مستقیمی

پس از اعلام تساوی حقوق زن و مرد به وسیله دیانت بابی و بهایی و برپایی دبستان‌های دخترانه در سراسر ایران، مردان و زنانی فرهیخته از طبقات مختلف اجتماع، عملاً جهت تعمیم و اجرای یکی از تعالیم حضرت بهاءالله (تساوی حقوق زن و مرد) قدم به میدان گذاشتند و مصرانه از دولت خواهان به دست آوردن حقوق خود شدند.

میرزا ابوالقاسم آزاد نخستین کانون نهضت زنان را در سال ۱۹۳۰ میلادی برابر با ۱۳۱۰ خورشیدی به وجود آورد. او توسط یحیی دولت‌آبادی مورد حمایت قرار گرفت.

نخستین کنفرانس زنان مسلمان هم‌زمان با این حوادث در دمشق پایتخت سوریه برگزار گردید. صدیقه دولت‌آبادی، مستوره افشار، و خانم طباطبایی نمایندگان ایران در این کنفرانس بودند.

در سال ۱۹۳۱ میلادی برابر با ۱۳۱۱ خورشیدی، برای نخستین بار مجلس شورای ملی قانونی را به تصویب رساند که طی آن زنان حق داشتند در شرایطی خاص درخواست طلاق کنند. ضمناً حداقل سن برای ازدواج دختران ۱۵ سال و برای پسران ۱۸ سال در نظر گرفته شد.

در سال ۱۹۳۲ میلادی برابر با ۱۳۱۱ خورشیدی، کنگره زنان شرق در

طهران افتتاح شد که بزرگداشت خانم محترم اسکندری، سوسیالیست فقید در این نشست برقرار شد.

در سال ۱۹۳۳ میلادی برابر با ۱۳۱۲ خورشیدی در کنفرانس‌های طهران و دمشق، توصیه‌هایی در خصوص نهضت بانوان و اصلاح قانون اساسی ارائه گردید که به مجلس عرضه شد، که در آن زنان ایران خواستار آزادی و شرکت در انتخابات شدند. این پیشنهاد توسط مجلس رد شد ولی با تمهید رضا شاه در سال ۱۹۳۴ میلادی برابر با ۱۳۱۳ خورشیدی، علی اصغر حکمت وزیر فرهنگ مأمور تأسیس قانون بانوان و اجرای اصلاحات گردید.

بانو هاجر تربیت نخستین زنی بود که ریاست قانون مزبور را عهده‌دار شد. شاهدخت شمس پهلوی عضو افتخاری این قانون بود. گرچه به ظاهر این قانون به وسیله دولت کنترل می‌شد اما برای نخستین بار فعالیت‌های زنان قانونی تلقی گردید.

در سال ۱۹۳۶ میلادی برابر با ۱۳۱۵ خورشیدی رضا شاه به همراه همسر و دخترانش در مراسم فارغ‌التحصیلی کالج تربیت بانوان معلم در طهران شرکت کرد. به همه بانوان سفارش شده بود که مانند زنان خانواده سلطنتی، بدون چادر در مراسم شرکت نمایند و بدین ترتیب آزادی و رهایی زنان از حجاب رسماً تولد یافت و رفع حجاب اجباری سبب شد که بانوان عملاً از سر کردن چادر و زوسری منع شدند.

هم‌زمان روشی ملی برای تعلیم و تربیت به وجود آمد تا دختران و پسران را برابر آموزش دهند.

در همین سال گروهی از دختران که بیشتر از دانش‌آموختگان مدرسه تربیت بودند به دانشگاه طهران راه یافتند. خانم‌ها شمس‌الملوک مصاحب، مهرانگیر منوچهریان، زهرا اسکندر، بتول سامعی، طوبا حایری، شایسته صادق، تاج‌الملوک

نخعی، فروغ کیا، زهرا کیا، بدرالملوک بامداد، شاهزاده کاووسی و سارا خیرالنسای (از هندوستان) به دانشگاه پذیرفته شدند.

انیسه پاکروان استادیار، و فاطمه سیاح از نخستین استادان زن در دانشگاه طهران بودند.

پس از شهریور ۱۳۲۰ سازمان‌های مستقل زنان تأسیس گردید. خانم صفیه فیروز در سال ۱۹۴۲ میلادی برابر با سال ۱۳۳۱ خورشیدی، جامعه ملی زنان را بنیان نهاد و شورای زنان ایران که به تازگی تأسیس گردیده بود در سال ۱۹۴۴ میلادی برابر با ۱۳۲۳ خورشیدی، چند همسری مردان را شدیداً مورد انتقاد قرار داد.

در سال ۱۹۴۹ میلادی برابر با ۱۳۲۸ خورشیدی، شورای عالی زنان به ریاست شاهدخت اشرف پهلوی تأسیس گردید. این شورا در تمام شهرستان‌ها شعبه داشت و در زمینه مسایلی از قبیل بهداشت، تعلیم و تربیت و خدمات رایگان فعالیت می‌نمود.

در سال ۱۹۶۴ میلادی برابر با ۱۳۴۳ خورشیدی، این شورا به سازمان زنان ایران تغییر نام داد که در سال ۱۹۷۸ میلادی برابر با ۱۳۵۶ خورشیدی در سراسر کشور حدود ۳۴۹ شعبه و ۱۱۳ محل داشت و متجاوز از ۵۵ سازمان دیگر که به کار رفاه و بهداشت زنان مشغول بودند را نیز رهبری می‌نمود.

آخرین آمارموجود نشان می‌دهد که تنها در سال ۱۹۷۷ میلادی برابر با سال ۱۳۵۶ خورشیدی، بیش از یک میلیون زن از خدمات رایگان این سازمان بهره می‌گرفته‌اند. بیشتر این مراکز پس از دگرگونی سال ۱۳۵۷ به کلی از میان رفتند.

در سال ۱۹۵۱ میلادی برابر با ۱۳۳۰ خورشیدی دکتر مهرانگیز دولت‌شاهی راه نو را ایجاد کرد و به اتفاق صفیه فیروز، نخستین سازمان حمایت از حقوق بشر را تأسیس کردند. هردو بانوی مذکور با پادشاه دیدار کردند و خواستار حقوق

انتخاباتی برای زنان شدند که با مخالفت شدید مقامات مذهبی رو به رو شد. در بهمن ماه ۱۹۶۳ میلادی برابر با ۱۳۴۱ خورشیدی، سرانجام به زنان حق رأی و انتخاب شدن داده شد. در سال ۱۹۶۸ میلادی برابر با ۱۳۴۷ خورشیدی، قانون حمایت خانواده به تصویب رسید و قوانین موجود به سود بانوان تغییر یافت. چند همسری محدود گشت و به رضایت کتبی همسر موکول گردید.

حداقل سن ازدواج برای دختران به ۱۸ سال افزایش یافت و خانم دکتر فرخ‌رو پارسا به عنوان نخستین وزیر زن به وزارت برگزیده شد. افزون بر این، زنان برای خدمت در سپاه دانش و نظام وظیفه فرا خوانده شدند.

در سال ۱۹۵۷ میلادی برابر با ۱۳۳۴ خورشیدی، زنان حق سرپرستی فرزند خود را در صورت فوت پدر به دست آوردند. گرچه سقط جنین هیچ‌گاه قانونی اعلام نگردید ولی جرایم موجود از میان رفت و این امر کار سقط جنین را بسیار آسان کرد. در همین سال خانم مهناز افخمی به عنوان نخستین وزیر در امور زنان برگزیده شد. اما پاسخ علماء به وزارت امور زنان بسیار شدید و کوبنده بود.

شخصیت‌های مذهبی از جمله آیت‌الله خمینی، جنبش زنان را مخالف دین و اسلام دانست. در سال ۱۹۷۸ میلادی برابر با ۱۳۵۷ خورشیدی، سی و سه درصد دانشجویان، دختران بودند و متجاوز از دو میلیون زن به کار اشتغال داشتند، و در حدود ۱۹۰ هزار بانوی متخصص و دارای مدرک دانشگاهی شاغل بودند. ۳۳۳ زن در شوراهای محلی و ۲۳ نفر در مجلس شورای ملی و دو نفر در مجلس سنا مشغول انجام وظایف خود بودند. در این سال میلیون‌ها زن در بخش‌های گوناگون کشور فعالانه شرکت داشتند.

جمهوری اسلامی در سال ۱۹۷۹ میلادی برابر با سال ۱۳۵۷ خورشیدی برپا گردید و با فرمانی از دفتر آیت‌الله خمینی، قانون حمایت از خانواده لغو شد و زنانی که در دوایر دولتی مشغول به کار بودند موظف به رعایت حجاب اسلامی

شدند.

زنان ایران به این دستور اعتراض کردند و در هشتم ماه مارس یعنی روز بین‌المللی زن، هزاران نفر از زنان در دانشگاه طهران برای اعتراض گرد آمدند، اما سخنرانان موفق به سخنرانی نشدند زیرا میکروفون‌ها را از کار انداخته بودند، ناچار توده‌های مردم به سوی خانه آیت‌الله طالقانی، ایستگاه فرستنده جام جم و وزارت دادگستری رهسپار شدند.

در آوریل همان سال حداقل سن ازدواج برای دختران به ۱۳ سال کاهش یافت و از حضور زنان متأهل در مدارس جلوگیری به عمل آمد.

در سال ۱۹۸۰ میلادی برابر با سال ۱۳۵۹ خورشیدی، اعظم طالقانی با پوشش کامل و حجاب اسلامی در کنفرانس سازمان ملل که در تایلند برگزار شد به عنوان نماینده زنان ایران شرکت کرد، خانم زهرا رهنورد همسر میرحسین موسوی نخست وزیر وقت، مجله اطلاعات بانوان را تصدی نموده و نام آن را به راه زینب تغییر داد.

فایزه هاشمی دختر آیت‌الله علی اکبر رفسنجانی به عنوان ناشر اصلی زن روز انتخاب گردید.

در دهه نخست سال ۱۹۸۰ میلادی برابر با سال ۱۳۵۹ خورشیدی، دکتر شاهین طباطبایی در کنفرانسی دیگر در سازمان ملل که برای بانوان بود ریاست جلسه را به عهده داشت.

در میان شرکت کنندگان مستقل، چهره مشهور خانم لاله بختیار که روانشناس مبرز و استاد ادبیات عرفانی اسلامی و ساکن انگلستان بود به چشم می‌خورد. زمانی که از او درباره سنگسار کردن زنان به جرم زنا پرسیدند، وی از این کار دفاع کرد و اظهار داشت "در این جهان چیزی ناپسندتر و فجیع‌تر از ارتکاب زنا توسط زنان وجود ندارد."

در تابستان ۱۹۸۰ میلادی برابر با ۱۳۵۹ خورشیدی، نخست وزیر رجایی قانون حجاب اجباری زنان را به مجلس برد. به فاصله کمی از این ماجرا کلیه احزاب سیاسی غیرقانونی اعلام گردید و اعضای آنها دستگیر شدند. اعدام‌های دسته‌جمعی دهه ۱۹۸۰ در حقیقت نقطه پایانی بود بر فعالیت‌های احزاب سیاسی در ایران، مریم فیروز همسر نورالدین کیانوری و خواهر ستاره فرمانفرمایان، یکی از اعضای فعال حزب توده، امام خمینی را ستود و او را یکی از بزرگ‌ترین حامیان حقوق زن در ایران دانست. یک سال بعد مریم بهروزی سقط جنین را محکوم و قانون کشتار اسلامی را مورد حمایت قرار داد و قصاص را کاملاً مناسب و اسلامی توصیف کرد.

در همین دوران مجله راه زینب در طهران تعطیل شد و زنان مسلمان از وضعیت و آینده خود در ایران ابراز نگرانی کردند. از سوی دیگر گروه‌های مسلح مرد و زن (خواهران زینب) کار خود را به عنوان محافظین قوانین جمهوری اسلامی با دستگیری، حبس، جرح زنان و گرفتن جریمه نقدی رسماً آغاز کردند.

در سال ۱۹۸۴ میلادی برابر با ۱۳۶۳ خورشیدی، نخستین مدرسه علوم دینی برای دختران در قم تأسیس گردید. معلمین این مدرسه فقط از میان خانم‌ها برگزیده شدند.

فارغ‌التحصیلان هیچ‌گونه مقام و موقعیت مذهبی نخواهند داشت و تاکنون دختران را از ابراز هرگونه اظهار نظری چه در قم و چه در دیگر نقاط کشور به کلی محروم و ممنوع کرده‌اند، تنها روزنامه زنان که به وسیله محصلین علوم دینی چاپ و منتشر می‌شود پیام زن است که توسط مردان تهیه می‌شود.

در ۱۹۸۸ میلادی، پنجاه درصد دانشجویانی که وارد دانشگاه‌ها شدند از دختران بودند. وخامت اوضاع مالی خانواده میلیون‌ها زن و دختر را مجبور ساخته که تحصیل را رها کرده و به کار بپردازند.

تلاش‌های دو قرن اخیر لااقل یک مسأله را برای زنان در ایران روشن ساخته است، عدم قابلیت شریعت و مقامات مذهبی برای بهبود بخشیدن به وضع حقوقی و قانونی زنان و کمک یافتن در سازمان‌های آنان و مشارکت دادنشان در پروژه‌های سیاسی و اجتماعی. آنچه در ایران اتفاق افتاده نتیجه پیشرفتی منطقی و معقول و فداکاری جامعه‌ای است که در ۱۸۴۴ در تاریک‌ترین ایام توسط دیانت بابی، بهایی به جهانیان عرضه گردید.

همان‌طور که در صفحات قبل ذکر شد و مدارک مستند نشان می‌دهد، جامعه بهایی که با تأسیس مدارس در سطوحی پیش‌رفته هم‌چون مدارس راقیه جهان بود، که توانست بانوانی مدیر و مُدبّر به سرزمین مقدس ایران عرضه نماید.



حضرت امه البها روحیه خانم ایادی عزیز امرالله در کتاب بی نظیر گوهر یکتا، درباره علاقه شدید حضرت ولی امرالله به افزایش هرچه بیشتر انتشارات مرقوم فرموده‌اند:

”نوشتن و نشر کتب و کار امریه دائماً مورد علاقه شدید وجود مبارک بود. در این سبیل هرچه اقدام می‌فرمودند هرگز خسته نمی‌شدند و دائماً حامی این شعبه از خدمات بودند و آن را همه‌جا و همه وقت حمایت می‌فرمودند. چنان که در حساب هندوستان ملاحظه کنید، در یک سال هزار لیره برای نشریات مرحمت فرمودند...”

قابل توجه:

حق اشتراک سالیانه: امریکا ۳۵ دلار آمریکایی و برای سایر کشورها ۴۰ دلار آمریکایی است. اشتراک سالیانه در ابتدای هر سال میلادی، تجدید می‌گردد.

برای حق اشتراک لطفاً چک خود را به: **PAYAM-I-BADI** قابل پرداخت نموده و به آدرس ذیل ارسال دارید:

Payam-I-Badi
P.O.Box 3207
Quartz Hill, CA 93586

PAYAM-E-BADI

VOLUME 33

NO'S:

391-392-393

**January – February - March
2016**

پیام بدیع

سال سی و سوم

سال ۱۷۲ بدیع

۱۳۹۴ شمسی

۲۰۱۶ میلادی

برای اشتراک جدید و یا تغییر آدرس، لطفاً نشانی و شماره تلفن
خود را به آدرس پستی و یا الکترونیکی ذیل ارسال دارید:

Soheil Roshan-Zamir
841 Vista Grand Drive
Santa Paula, CA 93060
U.S.A

SOHEILRZ@OUTLOOK.COM

(لطفاً چک حق اشتراک را به این آدرس ارسال نفرمایید)

Payam

Payam-i-Badi

-i-

Badi